کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله یادداشت های طبی و ترجمه و [illegible] انگلیسی

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۵۹۹۸

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۱۶۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

۱۵۹۹۸
۲۰۷۱۶۳

رساله بیادداشت [illegible]

شیر شتر مفتح و مدر بول و زرداب و با شکر مقوی
بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و رشتها و جهت
سده و پوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق ا
لنفس بارد بلکه حار و ربو و استسقای زقی و طبلی
و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزند
مسهل زرداب و باید از دو وقیه شروع کنند تا
بیک رطل برسانند و در اورام صلبه با ادهان محلله
مانند روغن ناردین و بادام تلخ و پسته
اگر حجبین در معده نماید با دو دانگ سکنجبین بنوشند
و اگر طبع مجیب نباشد تا بقدر نصف وزن آن
بول شتر داخل نمایند و اگر طبع مجیب باشد و
اطلاق زیاد شود یک روز بنوشند و دو روز
ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل
و قرص زرشک قابض اضافه نمایند و تعلیف
شتر جهت تبرید بکاسنی و آرد جو و حب تسکین
نفاخ که شور نمایند و کنگر و کرفس و رازیانه و شبت نمایند

شیر الاغ سرد و تر است بسیار مبرد و مرطب و
مفرح و جالی و مفتح و جهت سل و دق و هزال یبسی
و سرفه حاره و نزلات و عسر النفس حار و نفث الدم
و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و
آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر
و حقنه او جهت جراحت امعا و رحم و اسهال دموی
خصوصا با قابضات نافع است
ماء الجبن جالی و غسال و مسهل و مرطب و مفتح
و جهت علل حاره و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جرب
و حکه و احتراقات و حرقة البول و جهت مواد محترقه سوداوی و حدت
صفرا و تنقیه کرده و تفتیح حراره و سدد و اسهال نمودن مواد محترقه
و ترطیب اعضا و امراض سوداوی مستعمل است بز سرخ زاغ
چشم که یکماه از ولادت او گذشته باشد تعلیف با اسفناج و
کاهو و شاهتره و خبازی و قصیل و بقول بارده کرده هر روز دو رطل
شیر او را گرفته در دیگ پاکی جوشانیده پانزده مثقال سکنجبین
و یکمثقال سرکه در او ریخته با چوب انجیر که پوست او را گرفته

باشند بهم زنند تا بریده شود پس صاف نموده بگذارند ته
نشین شود آنگاه روز دیگر نود مثقال از آن با سکنجبین افتیمونی
از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نصف صبح
نیم ساعت تا یک ساعت یک حصه نیم گرم نموده بنوشند و غذای
بعد از چهار پنج ساعت بخورند و سفوف سودا در امراض سودائی
هر روز با آن بنوشند و در رفع سدد و امراض صفراوی با
ادویه مناسبه آن استعمال کنند و نصف صبح هر سه چهار روز
از حبوب مسهله موافقه بنوشند و در روز مسهل غذا نخوداب
و سایر ایام قیمه شوربا و چلو سیل کنند و اگر امراض صفراوی
باشد با سکنجبین بزوری بارده یا معتدله بنوشند و پرهیز
از لبنیات و غذاهای غلیظ و مبخر و حلویات و ترشیهای
شدید الحموضه کنند و اگر ترطیب محض مقصود باشد شیر را
با پنیر مایه دلمه نموده آب آنرا بدون جوشانیدن با
اشربه مناسبه بنوشند

عشبه پنجمثقال از آن قدر جو ریزه نموده با گلاب و عرق
بید مشک و عرق رازیانه از هر یک نود مثقال یکشب
خیسانیده

خیسانیده پس بجوش زنند تا بثلث رسد پس صاف نموده
سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیمگرم بنوشند

چوب چینی مرکب القوی مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر
حرارت نباتیت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل
و مدر بول و عرق و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافات و با قوه
قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی
اعضای رئیسه و اعضای تناسل و معده و جهة علة آتشک و قروح خبیثه
بعدیل و در رفع امراض مزمنه و اورام صلبه و آکله و علل سوداوی
مثل جرب و حکه و تب ربع و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء
الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات صلبه مزمنه و داء الثعلب
و داء الحیه و سرطان و بهق و برص سیاه مالیخولیا و قطع عادت
افیون و در رفع مواد نزلی و زکام و منوم و مبخر و نیکو کننده رخسار
و مسمن اکثر ابدان و در توالد و تناسل قوی الاثر بعد از تنقیه
بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را باریک و رقیق کرده
با یکمن نیم بوزن شاه آب در دیگ سنگ یا سفال یا مس

بسیار قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند باتش نرم بجوشانند تا
نصف شود پس بروی کرسی نشسته و اطراف خود را بلحاف
پیچیده دیگرا زیر کرسی سر بگشایند تا بخار او ببدن رسیده باعث
عرق شود و سه پیاله از آب او بهمان گرمی در آنوقت بنوشند
پس خود را بپوشند تا عرق خشک شود و مجموع آب چینی را در ظرف
شبانروزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات یا بی نبات و
بعضی سرد بجای آب و بعضی در طعام و اصلا آب در مدت
چوب چینی ننوشند و بحمام نروند و جماع نکنند و اعراض نفسانی
مثل هم و غم و غضب مفرط بسیار مضر است و بعد از چینی
تا یکهفته آب نخورند بلکه عرق گاوزبان یا عرق رازیانه یا گلاب
یا عرق بید مشک بنوشند و پرهیز از لبنیات سوای روغن
و حموضات و بقول و فواکه تازه لازم است و شیرینی با فراط
نیز خوب نیست و نمک نباید خورد اگرچه قلیل ضرر ندارد
و اقل مدت پرهیز دو ماه و اکثر یکسال و متوسط شش ماه است
و وقت خوردن در مبرودین بهار و در محرورین وسط
پائیز است

مداوای زخم سگ و سباع و بوزینه و امثال آن
یکشبانروز پیاز و نمک و عسل را مخلوط کرده بزخم ببندند
و پس از آن قاسنی و روغن زیتون و پیه بالسویه مرهم
نموده استعمال کنند
پاشیدن آبیکه در آن نوشادر حل کرده باشند در سوراخ
مار مهلک او ست و فرش کردن بوما دران نیز مجرب است
زاج سفید و شونیز و سرکه زیره و سکبینج و جند
و مقل و سم بز بالسویه کوفته حبها سازند چون در
مکانی دود کنند هوام و پشه بگریزد
مورچه از خاصیت گریزانست و هر جا زرنباد بخور کنند
هرگز مورچه بآنجا عود نکنند و داشتن پیاز عنصل موجب
هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است
شستن مولود بآب زیره مانع تولد قمل است
در بدن او مادام العمر و طلای بدن او بآب زیره نیز بطور است

مرهم راحت جهة تسکین وجع دمل بروی زخم گذارند
آرد نخود خام و زرده تخم مرغ ممزوج نموده بکار برند

مرهم جهة منفجر نمودن قرحه

خمیرمایه بوره ارمنی جاوشیر فضله کبوتر فضله مرغ
دبق مقشر آهک آب ندیده صابون با روغن زیتون
سرشته استعمال کنند

[illegible]

مرهم جهت سعفه زراوند طویل راتیانج گلنار اقاقیا با
انزروت روغن گل و سرکه ترتیب نمایند

مرهم بواسیر جهة شقاق مقعد و درد آن نافع موم روغن
کنجد پیه مرغابی مغز ساق گاو روغن کوهان شتر مثقال
زرده تخم مرغ مثقال را در لعاب بزرکتان حل نموده مرهم ترتیب
دهند

مرهم جهة جمیع زخمها خصوصاً ناصور و
جوشش و زخم شمشیر و غیره کف دریا کات هندی
خون سیاوشان هوجویه زرچوبه انزروت سنا دری
با پیه بز و موم سفید مرهم سازند

هفت مرهم جهة نضج دمامیل و جراحات کتیرا تخم مرو تخم
کتان سریشم هوجویه گل بابونه گل خطمی با شیر پخته نیمگرم
مکرر استعمال نمایند

مرهم شقاق لب و اطراف و حکه و جرب علک البطم پیه بز
و جهة کجی ناخن نیز نافع است

مرهم محلل سرطان و سایر صلابات

خردل تخم الجزر کبریت کف دریا زراوند طویل
اشق مقل روغن زیتون موم سرخ
اوقیه نیم

چون مواد فاسده که طبیعت او را با خون باطراف
جلد دفع کند و بتحلیل نرود از آن مواد در سطح جلد آثار
بهم رسد پس آنچه رقیق مایل بکمودت باشد کلف
نامند و مایل بسیاهی را ابرش و غلیظ سیاه را
بهق و رقیق مایل بحمرة را نمش و حمره منکره غلیظه
که در اطراف بینی بهم رسد باد شنام گویند

و آنچه از سواد بسبب سقطه و ضربه در تحت جلد منجمد
گردد و سم نامند و آن سرخ تیره و کبود نیز میباشد
و سبز نیز میشود سرخ تیره و کبود را دم میت گویند
و سواد سوداوی متفرق شبیه بنقطها را خیلان
و بفارسی خال گویند و آنچه از سواد بلغمی ناشی شود
بهق سفید و وضح گویند و اغلظ را برص سفید و
سوداوی را برص سیاه گویند و بثور با خارش اندکی
که متفرق باشد و متقرح گردد مایل برخی سعفه
نامند هرگاه چرک ازان سیلان کند سعفه رطبه و
شیرنج و بی چرک را سعفه یابسه نامند و بثور صغار
سوداوی را که بی چرک باشد قوبا گویند و شبیه است
بسعفه یابسه چه قوبا در سطح ظاهر جلد پیدا شد
و سعفه غایص تر است و آنچه چرک ازو جدا او را
متقرح سازد ساعیه گویند و آنچه سفید و شبیه

بآبله

بآبله باشد و بی خارش لبنیه و شهدیه و آنچه با التهاب
و سوزش وحدة و وجع و قلیل العدد و زرداب تراوش
کند بلخیه و نار فارسیه گویند و آنچه از جلد بتاکل لحم رسد
جمره و آنچه بتاکل نرسد نمله گویند و آنچه صلب و مستدیر
و با حمرة و در باطن قرحه او دانهها شبیه بدانهای انجیر تینیه و
بثور متقرحه که جلد را ثقبه دار کند و رطوبت شبیه بگوشت آب تراوش
نماید جرده نامند و بثور بی قرحه که در سر بهم رسد و با خارش باشد و
از پوستهای سفید ازو جدا شود مثل شوره ریزد سنجه نامند و قسمی
کچل است و آنچه با ریختن موی سر باشد و جلد را متقرح کند خراز
دابریه گویند و معروف بکچل است و بثور غیر متقرح هرگاه بسیار
ریزه متصل بهم و با خارش باشد و با حمرة شری نامند و چون
قطعه قطعه باشد بنات اللیل گویند چه بروز او در شب بیشتر
باشد و چون با اتصال و خارش و کمودت لون باشد جرب
یابس گویند و چون متفرق و برامده و تیره رنگ باشد
ثالیل نامند و شرط است در تاثیر ادویه کلف و بهق و مانند
آن که بعد از حمام بمالند و یا موضع را ببخار آب گرم بر ارند

و بمالند تا سرخ گردد پس ادویه را ضماد کنند دوائیکه برای کلف
مجربست انزروت را در زهره گاو حل نموده بمالند
ضماد دیگر تخم خربزه و مغز بادام تلخ و حب المحلب و خاک زیبق
با آب سرشته ضماد کنند
جهت نمش و بهق ترمس تخم ترب تخم تره تیزک قسط تلخ
بادام تلخ بوره فلفل اشق با آب عصفر سرشته ضماد کنند
ایضا جهت ازاله کلف و نمش و امثال آن بیخ سوسن
سرگین گنجشک قسط تلخ با آب و سرکه طلا کنند و روز دیگر
با آب سبوس گندم بشویند دوای دیگر با قلا گرسنه
ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود پوست دار نشاسته زرنیخ زرد
زرنیخ سرخ انزروت مصطکی بوره با آب پیاز طلا نمایند
ادنیم ادنیم ادنیم
دوائی که جهت دفع خیلان و آثار بغایت نافع است
انزروت نبات مغز بادام تلخ با آب صابون بمالند و
بدستور اشق را در سرکه حل نموده بمالند

دوائیکه وسم وغیره را قلع نماید کندر بوره صبر زرد
با سرکه ضماد کنند و بدستور مرداسنگ سفید کرده با پیه مرغ
بمالند دوائیکه جهت جمیع آثار و خون مرده و خیلان
و نمش آزموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف بابل
نخود مقشر گرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده انزروت
نبات با آب عصفر سرشته ضماد کنند جهة سعفه رطبه
عفص محرق وسمه با روغن دنبه و بدستور عفص اخضر و مغز
بادام تلخ با سرکه جهة نبات الحلیل صبر زرد مر صاف
عدس با سرکه و عسل و بدستور بوره و حنا و زعفران با سرکه
و آتش سیدن یکدرم قاقله با آب سرد از مجربات در نسخه اند و بدستور
طلا نمودن آب هلیله زرد با صبر زرد و دیگر با حرارت باشد مالیدن
آرد جو و آب کاسنی و آب کشنیز و بدستور عصاره برگ درخت به
با صندل و پوش در هندی جهة حکه که از حرارت باشد
طلای مغز تخم کدو و هندوانه با شیر دختر و بدستور خشخاش مسحوق
با سرکه و بدستور صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی و آب کرفس
و سرکه دوای هندی که در رفع برص و بهق سفید

تازه از مجربات است قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ
فلفل زنگار به سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از
یکهفته بمالند و در آفتاب نشینند و بدستور طلا کردن
نوشادر به روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل میکند

دوا جهت قوبای متقشر کندر زاج صبر گوگرد صمغ با سرکه
ضماد کنند ایضا جهت قوبا شیاف مامیثا کندر
زبد البحر توبال مس بوره ارمنی خربق سفید ترمس
اشق مساوی با سرکه طلا کنند ایضا خاکستر
سیر سوخته با عسل جهت اطفال آن مرده است وحب
الصبیان با سرکه نیز

جهت رفع ثالیل و خیلان گوگرد زرد زرنیخ زرد شونیز
خاکستر عقرب بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور
ثمرة الطرفا با سرکه و ضماد شونیز با سرکه یا با زهره بز
ضماد قوبا و سعفه یابسه و جرب را نافع
گوگرد ۱۰ صمغ عربی ۵ دنبه تازه ۱۵ در حمام و بعد حمام بمالند
جهت شقاق زاج صبر سیاه به نفط سیاه بمالند

زنجبیل مربا جهت تقویت باه و گرده و مثانه و هضم
طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر
بول است زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و خشک
کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده
عسل کف گرفته چندان بریزند که آنرا بپوشاند و بگذارند
تا مزاج گیرد

طسوج از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه باشد
قیراط از درهم دو طسوج و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست
ارزه باشد دانق که بفارسی دانگ گویند از درهم
دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال
سه قیراط و یکحبه که چهل و هشت ارزه باشد
درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید
شش دانگ است که دوازده قیراط باشد درهم ناقص
که از درهم طبی مراد اوست عبارتست از چهار دانگ
نیم مثقال صیرفی مثقال صیرفی درهم تام جدید است

مثقال طبی یکدرهم ناقص وسه سبع درهم است و
آن شش دانگ است که ۲۴ ارزه و ۱۲۰ شعیره و شصت
حبه وبیست چهار طسوج وبیست قیراط است
مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است
که چهار دانگ ونیم باشد درهم شرعی بقدر ۳ سبع
از مثقال شرعی کمتر است

تحویل درهم بمثقال از دراهم نصف وخمس جمع نمایند
عدد مثاقیل است مثالش پنجاه درهم نصف او و
خمس اورا جمع کردیم سی وپنج شد پس ۳۵ سی وپنج مثقال
است ایضا ده درهم نصف وخمس اورا جمع کردیم
هفت شد هفت مثقال است

تحویل مثقال بدرهم ۳ سبع بر عدد مثاقیل افزایند
عدد دراهم است مثالش هفت مثقال ۳ سبع براو
افزودیم ده شد که ده درهم میشود ایضا چهل دو مثقال
۳ سبع آن که هیجده است براو افزودیم شصت شد
پس شصت درهم خواهد بود

[illegible]

کرویا زیره رومی است و قرنباد نیز گویند

[illegible]

اودیه که کرم دندان ساقط کند تخم پیاز و
تخم کراث وبزرالبنج با پیه بز سرشته (یا سائیده) حب نمایند و
عددی ازان در آتش انداخته یک سرنی بدندان
نهاده وسر دیگر بطرف آتش نهد بنحوی که دود
آن بدندان رسد چون پنبه بقطران آلوده
بردندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه
با آب برگ شفتالو وزراوند طویل بغایت آزموده است
وبخور راتیانج مؤثر است وچون سوراخ دندان
کرم خورده را بکافور پرکنند درد را ساکن کند
دیگر کردن بمویزج وحلتیت وبوره ارمنی
همین اثر دارد

شیاف احمر لین جهت بقایای رمد نافع است

کثیرا	صمغ عربی	شادنج هندی	مر صاف	دم الاخوین
۲	۲	۲	۱	۱

زعفران ۱

سکنجبین انجدانی جهت تب ربع و سپرز نافع
انجدان نیمکوب کرده یکشب در سرکه و آب خیسانیده
روز دیگر بجوشانند تا نصف شود پس صاف کرده با دوشاب
انگوری بقوام آورند هر روز ده مثقال با آب شاهتره یا
شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب بود با کاسنی و امثال او
استعمال کنند

حب حلتیت للربع هلیله زرد عصاره غافث
حرف حلتیت نیم قدر شربتش یکدرم با آب گرم

عصفر کل کافته است ضماد او با عسل جهت قوبا و بهق
و برص مفید و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره
و باد سرخ و ورم جگر نافع و با مالیدن بر مثانه جهت
حبس البول مجرب

مرداسنگ ملتحم جراحات عمیقه و محلل و قابض و مغری و مجفف
و مسدد دهان و بریدن گوشت زیادی و رویاننده صالح آن
و جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب و جهت شقاق با روغن
زیتون ضماد و با گوگرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوشهای
بد آب ضماد نافع

حمول پوست ملاصق تخم مرغ با خون
کبوتر بچه صعید الکبکاره

حب نشاط
صمغ عربی و تریاک و حب المحلب
و رب السوس و پوست خشخاش
هر یک یکمثقال نشاسته نیم
مثقال با لعاب بهدانه
حب نمایند

ترجمهٔ برء الساعة محمد زکریای رازی

بسم الله الرحمن الرحیم
حمد بیحد حکیمی را سزد که طبیعت نوع انسان را از
چهار طبع مختلف الطبیعه الفت ترکیب داد و در طبع
هر گیاهی دوای دردی نهاد و درود نامحدود بر روان
پاک طبیبان علت بر عصیان محمد و آل الطیبین
او صلوات الله علیهم اجمعین باد اما بعد
چنین معروض میدارد اقل خلق الله ابن محمد حسین
الشریف احمد الطبیب الکاشانی که چون بدستیاری
بخت

بخت بلند و طالع فیروزمند شرف نیابت حضور باهر النور و زمین
بوسی پیشگاه معدلت دستور پادشاه جمجاه سلیمان بارگاه
خسرو عادل باذل خدیو ابر کف دریا دل ظل الله قهرمان
الماء و الطین غوث الاسلام و المسلمین سلطان السلاطین
ملک الملوک صاحبقران المؤید المظفر السلطان بن السلطان
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه
قاجار لا زالت رایات اجلاله اعلام نصرته ما دامت الافلاک
دوّاره و النجوم سیاره روزی گردیده و در سلک چاکران و واقفان
حضور منسلک گردیده روزی ذکری از تالیفات حکیم دانشمند
محمد زکریای رازی که بکمال فضل و دانش علم فحول

اطبا اسعت بر زبان الهام بیان صاحبقران اعظم
گذشت وازکتاب بر ع الساعه تحسین فراوان رفت
وترجمه آنکتاب از عربی بفارسی بعهدهٔ کمترین بندهٔ جان
نثار مقرر کردید که بعبارتی واضح وبیانی لذیذ تالیف نماید
تا نفعش چون آثار صاحبقرانی عام وفایده بخش جمهور
انام باشد لاجرم امتثال امر اشرف اعلی را **شعر** گشت
کلاهم زروی فخر فلک سا ۞ گشت جبینم برای سجده زمین
سود ۞ پس از سودن پیشانی قبول بر زمین نیاز شروع
در ترجمه مقصود نموده وچون رساله حکیم مزبور مشتمل بر بیست
وسه باب بود وبعضی از امراض سریع العلاج را التفاتی

نفرموده اند

نفرموده اند این چاکر جان نثار بمضمون **مصرع** بر دستهٔ گل
نیز به بند گیا را ۞ هفت باب بران افزود تا فواید آن اتم و
اکمل باشد وهر کس را که این نسخه شریفه بدست افتد در بسیاری
از امراض محتاج بطبیب نگردد خاصه در سفرها که دست رس
بطبیب حاذق مشکل است پس این رساله را بر سی باب
مرتب ساخت وعلی الله فی کل الامور توکلی ۞ وبالخمس
اصحاب العباء توسلی ۞ ملتمس از ناظران آنکه بحکم
المامور معذور هر گاه بسهو ونسیانی که لازمه رتبه انسانی است
برخورند بمضمون **شعر** می پذیرند بدان را بطفیل نیکان
رشته وا پس ندهد آنکه گهر میگیرد   در صدد اعتراض بر نیایند
وذیل عفو بر آن پوشیده در اصلاح آن کوشند وبالله التوفیق
وعلیه التکلان **باب اول** در علاج درد سر است

باب دوم در علاج درد شقیقه است باب سیوم
در علاج صرع است باب چهارم در علاج زکام
ونزله است باب پنجم در علاج درد چشم است
باب ششم در علاج درد دندان است باب هفتم
در تدبیر کندن دندان که بدون کلبتین بآسانی کنده
شود باب هشتم در بوی بد دهان است باب نهم
در علاج خناق وذبحه است باب دهم در چسبیدن
زلو است بحلق باب یازدهم در امراض گوش است
باب دوازدهم در علاج خون آمدن از بینی است
باب سیزدهم در قولنج ایلاوس است باب چهاردهم
در معالجه زحیر است باب پانزدهم در علاج اسهال
معدی است باب شانزدهم در علاج خروج مقعده

باب

باب هفدهم در علاج بواسیر است باب هجدهم
در علاج نواصیر است باب نوزدهم در عرق النسا
ووجع ورک است باب بیستم در علاج جرب است
باب بیست یکم در خارش دست و پا و سایر اعضا است
باب بیست ودوم در علاج سوختگی آتش است باب
بیست وسیوم در علاج کسی است که اورا بچوب یا
چیز دیگر زده باشند باب بیست وچهارم در علاج
خستگی وتعبی که از ریاضت وسواری بهم رسیده باشد
باب بیست وپنجم در تدبیر حفظ کردن موی از سفید
شدن باب بیست وششم در تدبیر رفع و
ستردن موی است بی نوره باب بیست وهفتم
در گند بغل وگند عرق است باب بیست وهشتم در

تدبیر رفع لاغری مفرط است **باب بیست و نهم**
در بیان احتیاط از زهرهاست **باب سی ام** در علاج
سمومات خاصّه است **باب اوّل** در معالجه درد
سر است و آن بر سه قسم است یا در پیش روی
میباشد یا در اواسط یا در عقب سر پس اگر در پیش
سر باشد و بالای ابرو یقینا از زیادتی خون خواهد بود
و علامت زیادتی خون سرخی چشم و صورت و
امتلای عروق است **علاج** این است که فصد
رگ قیفال از دست راست کنند بقدر پنجاه مثقال
یا شصت مثقال خون بگیرند یا پنج شاخ حجامت
کنند باذن الله تعالی درد سر فوراً ساکن میشود و
تریاک خوب هم بوئیدن و قلیلی هم بر بینی و پیشانی

وصد غین

وصد غین مالیدن بسیار نافع است یا اینکه ده
دانه عنّاب دو مثقال تخم کشنیز شیره کشیده میل
نمایند فوراً درد ساکت میشود و اگر در وسط سر باشد
و علامات صفرا هم باشد مثل زردی چشم و صورت
و یبس منخرین لامحاله از حرارت و صفرا خواهد بود
علاجش این است که پارچه از کتان با روغن
گل سرخ آلوده کرده بموضع درد ببندند فوراً درد را
ساکن میکند انشاء الله تعالی یا اینکه کف پاها را
بروغن بنفشه یا بادام و نمک طلا نمایند دفعةً درد
ساکن میشود و بوئیدن گل نیلوفر نیز مفید است
و بهتر آنست که غذای روز مغز خیار با سرکهٔ کهنه
انگوری باشد و غذای شب آش آب انار یا رُبّ

سیب یا آب غوره یا اینکه دو مثقال تخم کشنیز را در
هشتاد مثقال آب غوره شیره کشیده بنوشند
انشاء الله تعالی همانساعت درد را ساکت میکند و اکثر
از اطباء متأخرین بر اینمعالجه اتفاق دارند و حقیر نیز
مکرر اینقسم معالجه نموده و نفع کلی بخشیده و اگر درد عقب
سر باشد لامحاله بیشتر از زیادتی بلغم خواهد بود و علامت
زیادتی بلغم بلادت حواس و ثقل و سنگینی سر و
بیاض بشره است علاجش قی کردنست با آب
ترب و سکنجبین و آب شبیت که نیم گرم کرده بنوشند
تا قی بسیار آید که بزودی درد را ساکن کند انشاء الله تعالی
یا اینکه مربای هلیله کابلی یا مربای آمله بخورند و غرغره
با یارج فیقرا نمایند صفت ایارج فیقرا

سنبل الطیب

سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان
سلیخه مصطکی اسارون زعفران از هر یک یکمثقال
و صبر سقوطری دو وزن همه ادویه همه را نرم کوبیده دو مثقال
آنرا با آب گرم غرغره نمایند در همانساعت درد را ساکن میکند
بعون الله تعالی و یا اینکه نمک و سرکه بکف پا طلا نمایند
و پاها را در آب بسیار گرم گذارند فوراً درد را ساکن میکند
باذن الله **باب دویم** در درد شقیقه است و
این درد نیم از سر است علاجش این است که اگر
غلبه خون ظاهر باشد رگ پیشانی یا رگ بینی یا قیفال زدن
نیکو بود و رادعهای محلله طلا کردن از قبیل آب کشنیز و
آب تاجریزی و سرکه و صندل سرخ و روغن گل سرخ مفید
افتد و اگر غلبه با سایر اخلاط باشد تنقیه کردن به

سلیخه یعنی دارچینی است

ایارج فیقرا که صفتش مذکور شد بسیار مفید بود و همچنین
بخور چوب اِشنان و بخور استخوان سگ و آب سرد بر سر
ریختن و آب جو با دانگی از اُشق و دانگی از جاوشیر حل نموده
بر بینی چکانند فی الفور درد را ساکن میکنند و اگر مزمن شود
سلّ باید سوزانیدن تا علّت انتشار پدید نیاید خاصّه
که چشم ضعیف باشد بزودی تدبیر سلّ باید کردن

باب سیوّم در علاج صرع است علامت صرع
سکینی سر و بسیاری آمدن آب دهن و کف کردن دهان
است در حین صرع و سفیدی رنگ و کدورت حواسّ
خصوصا اگر مادّه در دماغ باشد و اغلب اینست که در
زیادتی نور قمر شدت میکند **علاجش** این است که
بگیرند عاقرقرحا بسفایج اسطوخودوس افتیمون

همه را مساوی کوفته و بیخته با دو وزن مجموع مویز منقّای از
هسته معجون سازند و هفت مثقال قبل از نوبه صرع
بخورد باذن الله تعالی در یکهفته رفع ناخوشی خواهد شد و باید
تقلیل در غذا نمایند و غذا منحصر به نخود آب با گوشت کبک
و آهو و تیهو و کبوتر باشد با ادویّه مثل دارچینی و زیره و مغز هل
و زنجبیل و کباب دراج نیز در غذا جایز است **باب**
چهارم در زکام و نزله است و علامتش ظاهر است
و **علاجش** هر چند در ساعت معالجه نمودن آن صعوبتی
ندارد و لکن بهتر آنست که آب بسیار گرم بر سر بریزند به
حدیکّه احساس حرارت در دماغ کرده شود که فی الفور
رفع زکام میشود یا آنکه پارچهٔ از کتان را بدفعات بآتش
گرم کرده بر سر ببندند تا احساس حرارت و

گرمی در دماغ بشود در همانوقت رفع میشود باذن الله تعالی
یا آنکه کندر و میعه یابسه و قسط و سندروس را مساوی
هم کوبیده و مخلوط نمایند و بقدر فندقی ازان بخور نمایند
منع از سیلان آب از دماغ خواهد کرد و لکن باید
شخص مریض نهایت احتیاط بکند که مادهٔ نزول
بسینه ننماید باینقسم که شبها کم بخوابد و روز اصلا
نخوابد و اگر شب بخوابد باید بقفا نخوابد و نشسته تکیه
کند و بخوابد و در وقت خواب غرغره بآب خشخاش نماید
و بعد بخوابد و در غذا نهایت تقلیل نماید و روی غذا
البته نخوابد و هفت مثقال زنجبیل و سیاهدانه را نیمکوب
کرده در پارچه ببندد و ببوید تا آنچه مادهٔ در دماغ است
بمنخر دفع شود و بسینه نزول ننماید و این حب نیز

در منع نزول مواد بسینه بسیار مفید است **صفت آن**
بگیرند نشاسته و کتیرا و رب السوس و تخم خیار
و تخم کدو و خشخاش و مغز بادام مقشر و باقلای مقشر
مساوی هم بکوبند و مثل نصف مجموع نبات داخل کرده
حبها بقدر نخود ساخته و شب و روز حبی ازان در دهن
نگاه دارند خصوصا در وقت خواب و همین محمد زکریا
در کتاب من لا یحضره الطبیب میگوید که نگاهداشتن
سپستان در دهان و همچنین کتیرا در منع نزول مواد به
سینه بغایت مفید است و در کتب متقدمین از
قبیل ذخیره ثابت بن قره و شمعون یهودی و ابن کتاب ...
ماسویه نیز مذکور است و باید از چیزهای شور و ترش
و عفص اجتناب کنند و بهتر آنست که تا یقین هم

نرساند که مادّه بسینه نخواهد ریخت قطع مواد رطوبات از
منخرین نماید تا اینکه یقین کند که آخر زکام است و دران
وقت اینمعالجه بسیار مفید است همچنانکه خود محمّد زکریّا
در کتاب فاخر و در کتاب من لا یحضره میگوید تا از برای
مریض ممکن است آب آمدن از منخر سدّ آن نباید
کرد که مبادا بسینه بریزد و هرگاه مادّه زکام از منخرین
سد شود شونیز ببویند و شیخ ابو علی تصریح باین مطلب
کرده و اگر ماده بسینه ریخت علاجش اینست که ماء
الشعیر خشخاشی با شربت بنفشه بنوشند **صفت**
ماء الشّعیر خشخاشی بگیرند جو پوست گرفته نشکسته
هفت مثقال کوکنار سه دانه با صد و شصت مثقال آب
یا عرق گاوزبان با آتش ملایم بجوشانند تا هشتاد مثقال

آن بماند با پنج مثقال شربت بنفشه بنوشند **صفت شربت بنفشه**
بگیرند ده مثقال گل بنفشه را جوشانده صاف نمایند آنگاه با
بیست مثقال شکر سفید بقوام آورند و یا با شربت زوفای
خشک بنوشند **صفت شربت زوفا** هفت مثقال زوفای
خشک ده دانه سپستان ده دانه انجیر خشک دو مثقال اصل
السّوس جوشانده و صاف نمایند آنگاه با چهل مثقال شکر
سفید بقوام آورند و غذای روز شوربای کدو و اسفناج با
گوشت بره یا خروس بچه و اگر تب نباشد نان با مربّای
سیب و غذای شب ترطعام بازده تخم نیم برشت و
هرگاه مانع از فصد نمودن نداشته باشد بقدر قوّه و ضعف
نزله و مریض اخراج خون باید نمود که بسیار مفید است
و حقنه در اینمرض فایده ندارد بلکه خطر عظیم دارد

که خلط را بجحب سینه میکشد و رفع نمیتوان کردن خاصه
در کسیکه حجابات سینه او ضعیف هم باشد **باب پنجم**
در درد چشم است بهترین تدابیر در محافظت چشم
این است که حفظ کنند چشم را از هوای بسیار گرم
و بسیار سرد و از گریه بسیار و نظر کردن بخطوط دقیقه
و اشیاء مضیئهٔ براق و بقفا خوابیدن و سکر متواتر
و باد شدید و غبار شدید و دود غلیظ و مداومت بخوردن
سیر و پیاز مگر اشخاصیکه عادت دارند بخصوص اهل
دار المرز و اهل سن شیخوخیت و علت این در کتاب
شرح جوامع بیان شده و همچنین مضر است فصد
کردن و حجامت کردن و بخواب و بحمام رفتن
و جماع کردن بسیار و نفع میکند چشم را تلیین

طبیعت و گشودن چشم در آب صاف و سرمه سنگ
اصفهانی و توتیای هندی که تربیت کرده باشند با آب
رازیانه یا آب مرزنجوش و برود رمان **صفت برود رمان**
بگیرند آب انارین را با پیه آن یکمن با صد مثقال عسل
صاف کرده و با آتش ملایم بجوشانند و کف او را گرفته
تا اینکه بقوام آید و غلیظ شود پس در بعضی اوقات با میل
بچشم بکشند بسیار تقویت چشم میکند و همچنین آب
بادیان تازه را بگیرند و شکر سفید داخل بکنند در قوت
چشم بیعدیل است مثلاً بیست مثقال آب بادیان
را با پنج مثقال شکر سفید داخل کرده صاف نمایند و گاهی
بچشم بچکانند و اگر رمدی بواسطه حرکت در آفتاب
یا مجاورت با آتش عارض شود **علاج** این است

که تریاک بمالند وببویند وپوست هلیله زرد را نرم سائیده از
تافته بیرون کرده به چشم کشند دفعةً درد را ساکن میکند
باذن الله تعم **باب ششم** در علاج درد دندان
علاج آنست که اگر درد بمشارکت عضو دیگر نباشد بگیرند
مویزج را با پنبه کهنه در هاون سنگی کوفته وبر دندان
دردناک نهند فوراً ساکن میشود یا بگیرند قیراطی از شکرا
لعشر وبر پنبه بپیچیده بر دندان نهند درد را ساکن میکند
وهمچنین غالیه وقطران نیز چنین است وداغ کردن
دندان بآتش فوراً درد را ساکن میکند وهیچ تدبیر در ساکن
کردن درد دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده
ببرف ویخ در دهان گیرند بدفعات وچون گرم شود
بریزند وباز تازه کنند وگاه باشد که اوّل درد زیاده شود

لکن

لکن ساکن خواهد شد باذن الله تعم **صفت معجونیکه**
درد دندان را نافع است بگیرند تریاک وسیعهٔ یابسه وبازهر از هر
یک دو مثقال وفلفل وحلتیت شامی از هر یک یکمثقال
باهم بکوبند وبدوشاب بسرشند وبر دندان دردناک نهند

حلتیت انقوزه است

باب هفتم در تدبیر کندن دندان است بدون کلبتین
بآسانی عاقرقرحا را کوفته وپخته وبا سرکه بسرشند ویکماه
در آفتاب نهند وهر روز آن ظرف را حرکت دهند واگر
سرکه کم شود زیاده کنند تا آنکه بغلظت عسل شود پس
یکقطره از وی بر آن دندان که میخواهند بکنند بنهند وساعتی
صبر کنند پس بیازمایند وبر کنند اگر بآسانی بر آید فبها
واگر نه روز دیگر بر نهند تا بآسانی کنده شود یا بگیرند
آب ریشه توت را ودر جام کرده در آفتاب نهند تا

بقوام عسل شود و در روزی سه بار بن دندان را بآن طلا
کنند بآسانی کنده شود انشاء الله تعالی ولکن احتیاط باید
کرد که بدندانهای دیگر نرسد باینطریق که دندانهای دیگر را
بخمیر یا موم پوشیده دارند والله اعلم **باب هشتم**
در بدبوئی دهان است اگر سبب بوی دهان معده باشد
علاجش آنست بگیرند مویز منقّی از هسته و برگ
مورد تازه مساوی هم کوفته باهم سرشته بمقدار فندقی
در هر صبح بخورند بوی دهان را ساکن میکند انشاء الله
تعالی یا بگیرند مویز و ابهل را مساوی یکدیگر کوفته و سرشته
بمقدار فندقی بخورند بسیار مفید است باذن الله
تعالی **باب نهم** در خناق و ذبحه است اگر
سبب زیادتی خون باشد علامتش آن است

که چشم و روی و زبان سرخ باشد و اگر سبب زیادتی
صفرا باشد علامتش آنکه دهان تلخ و خشک شود و درد
و سوزش و حرارت و تشنگی شدید بهم رسد و اگر سبب
زیادتی بلغم باشد طعم دهان شور باشد و رنگ زبان سفید
باشد و حرارت و تشنگی اندک باشد و اگر سبب زیادتی
سودا باشد طعم دهان ترش باشد یا عفص و اندک
اندک بهم رسد **علاج** آنست که هرگاه قوّه قوی است
و از فصد مانعی نیست اوّل فصد کنند و چندان خون
بگیرند که در غش افتد خصوصا در خناق دموی که انشاء الله
زایل شود یا اینکه بگیرند سرگین سگ را با ربّ توت
بیامیزند و بدان غرغره کنند فی الفور درد را ساکن میکند

واگر سرگین آدمی و سرگین سگ و سرگین خطاف از
بیرون حلق طلا کنند بسیار مفید خواهد بود **باب
دهم** در چسبیدن زلو است بحلق **علاجش** آن باشد
که بسرکه و نمک غرغره کنند یا آنکه بگیرند مگسی که در باقلا است
و بکوبند و در سرکه حل کنند و غرغره نمایند در حال ساقط گردد
باذن الله تعالی و تدبیر دیگر آنست که سیر با سرکه پرورده
یا سیر تنها بخورند و در حمام روند و در آب بسیار بنشینند
تا عطش غلبه کند و هر ساعت آب سرد کرده با برف
یا یخ در دهان گیرند یا بر لب نهند بطلب آن آب
زلو به بالا بر آید و اگر سیر بخورند و در آفتاب نشینند
یا بدوند و دهان باز کنند و کاسه آب سرد بر لب نهند
تا از گرما بگریزد و بیرون آید بحول الله تعالی

باب

باب یازدهم در امراض گوش است یک قسم از
آن دوی و طنین است که دو آواز و روغ است که در
گوش بهم میرسد **علاجش** آنست که بگیرند افتیمون
شامی بسیار خوب و در آب بخیسانند آنگاه صاف
کنند و قطرهٔ از او در گوش چکانند دفعة ساکن میکند
باذن الله تعالی و همچنین روغن افسنتین و روغن
سوسن نیز ساکن میکند باذن الله تعالی **صفت
روغن افسنتین** ده مثقال افسنتین را با آب
جوشانیده و صاف نموده با ده مثقال روغن زیتون
جوشانیده تا آب آن تمام شود و روغن بماند و همچنین
است گرفتن روغن سوسن **باب دوازدهم**
در رعاف یعنی خون آمدن از بینی است

دان برسه گونه است یکی آنکه قطره چند آید و باز ایستد
دوم آنکه قطره قطره آید و دیر بایستد سیوم آنکه بسیار
آید **علاجش** آنکه اگر سبب زیادتی خون باشد باز
نباید داشت تا آنچه طبیعت دفع میکند برود پس اگر
از حد بگذرد و قوت ساقط شود تدبیر باز داشتن باید
کرد و رگ زدن و خون اندک اندک از رگ بیرون کردن بهترین
علاج است و داروهائیکه خون آمدن از بینی را باز دارد
چکانیدن آب ریحان و آب پودنه و آب شگوفه خرما
و آب سرگین تازه ماده الاغ است و چکانیدن آب
کشنیز نیز با کافور سخت نافع است و مکرر بتجربه رسیده
است و بیم ضرری هم نیست و همچنین آب سرد بر سر
ریختن و آرد جو و گل ارمنی و اقاقیا و گلنار فارسی و

صندل

وصندل سرخ و اندکی کافور و قلیلی تریاک همه را بسرکه بسرشند
و بر سر و پیشانی طلا کنند و اگر گچ کشته بسرکه حل کرده
بر سر و پیشانی طلا کنند نیکو است و اگر حاجت بدارویی
داغ کننده شود بگیرند شب یمانی را و نرم سائیده و اندکی
به بینی دمند با نهایت احتیاط فوراً باز دارد و حجامت
یابس بغایت مفید است پس اگر از سوراخ راست
بینی خون آید حجامت را از زیر پستان راست باید نهاد
و اگر از سوراخ چپ آید بزیر پستان چپ باید نهاد و
اگر از هر دو سوراخ بینی آید بر هر دو جانب باید نهادن
و بستن بازوها و رانها و در آب سرد نشستن و آب
سرد در دهان گرفتن بسیار مفید است والله
اعلم

حجامت یابس
همان بادکش معروف
است

باب سیزدهم در قولنج ایلاوُوسی **علامتش**
سردی دست و پا است و شدّت درد و خوردن غذاهای
غلیظ قبل از حدوث مرض و تخمه شدن قبل از آن و
نگذشتن غذا و یبس طبیعت و عدم اشتها است
علاجش بهترین تدابیر در اوّل حقنه است و شیاف
کردن و منع از غذاها است **صفت حقنه** بگیرند آب
پاچه دویست مثقال و شکر سرخ و گزنگبین علفی و ترنجبین
از هر یک دوازده مثقال و ریوند چینی و نمک طعام و بورهٔ
ارمنی از هر یک نیم مثقال این ادویه را با آب پاچه بیامیزند
و نیمگرم در سه دفعه حقنه کنند یا بگیرند شیر گاو نیم من
تبریز گلسرخ و اکلیل الملک از هر یک دو مثقال نرم
کوفته و با شیر ممزوج نموده و گزنگبین علفی و ترنجبین

از هر یک

از هر یک دوازده مثقال در شیر حل نموده نیم گرم حقنه کنند
یا بگیرند آب برگ چغندر صد و شصت مثقال و شکر سرخ
یا نبات بیست مثقال با روغن بید انجیر یا کنجد دوازده مثقال
و نیم گرم کرده حقنه کنند **صفت شیاف** بگیرند شحم حنظل
سه مثقال با شکر سرخ بسرشند و شیاف کنند و لکن این
شیاف باعث حرارت و پیچش میشود و علاجش این
است بگیرند تخم گشنیز و زیره و کردیا و سعتر و کلپره و
ناردان خشک از هر یک سه مثقال با نود مثقال آب
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده و هفت
مثقال آبکامه داخل کنند و مقدار هفت مثقال از آنرا
بخورند دفعهً درد ساکن میشود باذن الله و باید دانست
که تا به حقنه و شیاف تفتیح نکنند دواهای

مسهل نشاید داد و علّت آنرا در شرح جوامع بیان کرده‌ایم
و بهترین مسهلها اینمعجون است فلفل دار فلفل
زنجبیل زیره سداب خولنجان و خرفه از هر یک نه مثقال
و سقمونیا نه مثقال این ادویه را نرم کوبیده و با عسل مصفّا
چهل مثقال بسرشند چنانکه رسم است و قدر شربتش
یکمثقال تا یکمثقال و نیم است فوراً اسهال میکند **باب**
چهاردهم در علاج زحیر است و آن یا صادق است
و یا کاذب **علاجش** آنست که یکروز یا دو روز هیچ
طعام نخورند تا امعاء پاک شود از خلط و چند روز صبح
لعاب ریشه خطمی و لعاب اسفرزه را با عرق بید گرفته
و با یکمثقال بارهنگ و یکمثقال تخم ریحان با روغن بادام
چرب نموده داخل لعابها کرده بخورند و حقنه نیز بسیار

مفید

مفید است بخصوص در زحیر کاذب **صفت حقنه**
بگیرند لعاب اسفرزه و لعاب ریشه خطمی و ترنجبین پنج
مثقال و روغن بادام سه مثقال همه را نیم گرم کرده در دو دفعه حقنه
نمایند و غذای روز آش بادام و شب چلو با زرده تخم نیم برشت
و اگر زحیر در طفل شیرخواره بهمرسد بهترین علاج اوّلا پرهیز
کردن مادر است بگیرند تخم ریحان و زیره کرمانی مساوی
هم کوفته و پخته با روغن گاو کهنه خمیر کرده با شیر مادر بنوشند
در همان ساعت ساکن میشود باذن الله تعا **باب پانزدهم**
در علاج اسهال معدی است که آنرا بعربی خِلفه گویند
علامتش آروغ ترش و قلّت عطش و دفع شدن
طعام بدون هضم و گاهی عطش کاذب نیز بهمرسد
علاجش این است بگیرند عفص و کندر از هر یک

الخلفة هی الاسهال الکائن بالادوار و الاختلاف هو الاسهال الکائن بالدوام ح

پنجمثقال نانخواه وتخم ترب از هر یک دو مثقال ونیم تریاک
یکمثقال کوفته با عسل مصفا بسرشند وحب سازند
قدر شربت آن یکمثقال است بنوشند در ساعت
علاج اسهال میکند انشاء الله تعالی یا آنکه بگیرند نانخواه
وکندر وگلنار مساوی ونرم کوفته وموینز سیاه را نیز کوفته
دواها را بدان بسرشند در صبح وشام مقدار سه مثقال
بخورند واین ضماد نیز بسیار نافع است بگیرند کافور
وصندل سرخ وبا آب ریحان حل کنند یا در شراب و
خرقه بدان تر کنند وبر معده نهند وبهترین تدابیر آنست
که بحمام بسیار گرم بروند وبدن را مالش بسیار دهند
وبر عطش صبر کنند وآب مطلقا نخورند وغذا شبانه روزی
یکدفعه کباب کبک وتیهو وکنجشک ومانند آن با

دارچینی

دارچینی وفلفل وزیره هر یک که باشد تناول کنند نافع
است **باب شانزدهم** در خروج مقعده است
بگیرند شم گوسفند وشاخ سوخته گوزن وجفت بلوط
وگلنار وشب یمانی وعفص وگلسرخ وپوست انار
ومورد سبز اجزا را مساوی هم کوفته وبا آب بپزند
وصاف نمایند ودر آن آب نشینند وثفل آن
را نرم کوبیده با روغن گلسرخ بمالند تا مثل مرهم شود
بر موضع معتاد ضماد کنند واگر شقاق در مقعده باشد
بهتر آنست که بر روغن تخم مرغ یا روغن مغز هسته
زردالو یا روغن مغز هسته شفتالو چرب کنند
واگر آماس وحرارت وسوزش نیز داشته باشد
بگیرند سفیده تخم مرغ را با روغن گلسرخ در هاون

جفت بلوط
پوست اوست

عفص
مازوست

سربی بسایند تا سیاه شود و محل معتاد را طلا نمایند
بسیار مفید است **باب هفدهم** در علاج بواسیر
و آن بر دو قسم است یکی دانه ایست که در اندرون
یا بیرون مقعده پدید آید دویم بادیست که در تهی
گاه و حوالی گرده و کمر و زهار و مقعده میگردد که آن را
باد بواسیر گویند اما آنکه دانه بود بر دو گونه باشد یکی آنکه
هیچ خونی و رطوبتی از وی نیاید و درد کند و دیگری آنکه
خون و رطوبتی از وی آید و کم درد کند و بسیار باشد
که هیچ درد نکند و این دو قسم بر هفت شکل باشد
یکی همچون فلس ماهی دویم نخلی یعنی همچون درخت
خرما سیوم تینی یعنی همچون دانه انجیر چهارم عنبی
یعنی همچون دانه انگور پنجم عدسی ششم ثولولی
هفتم

هفتم توتی مثل دانه توت و علامتهای هر یک ظاهر
است **علاجش** ریاضت بسیار و مالش دادن
بدن و حمام رفتن و سواری بسیار کردن نشست و اگر
خون آید و فسادی داشته باشد رگ باسلیق زنند و
بدن را بمطبوخ هلیله از خلط فاسد پاک کنند **صفت**
مطبوخ هلیله بگیرند تخم کاسنی و گل بنفشه و گل سرخ
از هر یک دو مثقال و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه
و پوست بلیله از هر یک سه مثقال سنای مکی دو
مثقال ترید مجوف نیم مثقال ترنجبین دوازده مثقال
آلو بخارا دوازده دانه تمر هندی دوازده مثقال همه را
خیسانیده و جوشانیده صاف نموده بنوشند
و اگر درد شدت داشته باشد بگیرند دانگی از لوف

شاهی و آنرا بفارسی فیل گوش گویند و بخور نمایند فی الفور
درد را ساکن میکند یا آنکه بگیرند دانگی از نقل ازرق
و دانگی از لوف و حب نمایند و آن حب را بخور کنند
دفعة درد ساکن میشود باذن الله تعالی و اگر احتیاج افتد
بگشودن خون بواسیر باید شخص در آب گرم نشیند
و روغن مغز هسته زردآلوی تلخ و روغن مغز هسته
شفتالو و روغن کوهان شتر بر محل معتاد بمالد تا
بواسیر نرم شود و تفتیح شود یا بگیرند آب پیاز را و
پنبه را بدان آلوده کرده بردارند و اگر بجای آب پیاز
زهره گاو باشد و یا عصاره بخور مریم بهتر است و زود
تر بگشاید و این شیاف نیز در تفتیح خون بواسیر
بی عدیل است بگیرند شحم حنظل دو مثقال و نیم و

مغز بادام تلخ سه مثقال نرم کوبیده شیاف کنند هر ساعت
یکشیاف تا پنج ساعت پنج شیاف کنند دفعة تفتیح کند
و مادامیکه خون سیاه باشد و رنگ بشره زرد نشود و پاها
سست نگردد حبس نباید کردن و بسا علتها که در ضمن
آن متصور است از قبیل خفقان و سنگینی بدن و
مالیخولیا و غیر آن و اگر خواسته باشند حبس کنند این شیاف
بسیار نافعست صفت آن بگیرند مغز چشم و کنجیده
و خون سیاوشان و کهربای شمعی مساوی هم با روغن
کوهان شتر بسرشند و شیاف سازند و این قرص نیز
بسیار نافعست صفت آن بگیرند بلوط و کهربای
شمعی و صمغ عربی از هر یک یکمثقال کتیرا و نشاسته
و گل مختوم از هر یک نیم مثقال با آب بارهنگ

قرصها کنند شربتی دو مثقال با دوازده مثقال شربت زرشک
میل کنند **باب هجدهم** در علاج نواصیر است
و آن قرحه ایست در مقعده که دایم ریم و چرک ازاو دفع میشود
وگاه باشد که ریح و براز هم ازوی دفع شود **علاجش** آن
است که بگیرند توتیای سبز را و بپاشند یا آنکه بگیرند زاج
سفید و زنگار مساوی هم نرم کوفته بپاشند دفعةً قطع
چرک میکند و اگر ازاینها باصلاح نیاید قطع باید کرد و طریقه
قطع در کتاب شرح جوامع بیان شده والله اعلم **باب**
نوزدهم در علاج عرق النسا و وجع ورک است
سبب این درد مادّهٔ رطوبی است که در پیوند ران بهم رسد
و آنچه در بیرون ران بود و اندکی از ران فرود آید آن را وجع
ورک گویند و آنچه میل کند بجانب اندرون و فرود آید
نزدیک

نزدیک بابیکه بپاشنه و انگشتان پا رسد آن را عرق النسا
گویند و اغلب این مادّه از رطوبت بلغمی بود **علاجش**
آنست که اوّل مادّهٔ آن را بمسهلات قویّه دفع کنند و بقیّه
آن را به محلّلات قویّه تحلیل برند که تا مادّه را از عمق عضو بکشد
آنگاه عضو را تقویت نمایند تا دیگر فضله را قبول نکند و اگر
مادّهٔ آن رطوبت دموی باشد فصد باسلیق از جانب
محاذی باید کرد و قطع غذا نمودن و یا قلیل غذای لطیف
خوردن و اگر درد از جانب وحشی ران و ساق فرود آمده
باشد فصد عرق النسا باید کرد و اگر از جانب انسی فرود آمده
باشد فصد صافن باید کرد **صفت** حبّی که اسهال آورد
و اسهالش پنج دفعه یا شش دفعه بیشتر نباشد بگیرند
صبر سقوطری و پوست هلیلهٔ زرد و سورنجان از هر یک

یکمثقال نرم کوفته باکلاب حب سازند ازینجمله یکشربت بود
در همان روز درد را ساکن کند بعون الله تعالی **صفت حب دیگر**
بگیرند پوست هلیله زرد و تربد از هر یک سه مثقال و مقل ازرق
یکمثقال و کشنیز نیم مثقال و شحم حنظل و سقمونیا از هر یک یکمثقال
و کتیرا نیم مثقال قدر شربت دو مثقال تا سه مثقال است و اگر
بنیه ضعیف باشد اسهال بجوارش سفرجلی باید کرد **صفت**
آن بگیرند به شیرین و پاک کرده از تخم یکمن تبریز و در یکمن
دوشاب ترش شده بجوشانند تا خوب پخته شود و
جرم آنرا بگیرند و با نود مثقال عسل صاف بقوام آورند
و این ادویه را نرم کوفته داخل نمایند زنجبیل دارفلفل
دارچینی از هر یک دو مثقال و هل و قاقله کبار و زعفران
از هر یک سه مثقال و مصطکی پنجمثقال سقمونیا و تربد

بروغن

بروغن بادام چرب کرده از هر یک هفت مثقال و قدر شربت
آن پنج مثقال است **صفت ضماد محلل** حضض مکی
و صبر و صندل و زعفران از هر یک دو مثقال گل ارمنی یک
مثقال کلم سوخته چهار مثقال همه را با آب تاجریزی و آب
کاسنی بسایند و ضماد نمایند **صفت ضماد دیگر** بگیرند برگ کلم
را در آب بپزند و بکوبند و زرده تخم مرغ و قلیلی دردی سرکه
و اندکی آرد جو و دو مثقال روغن گل سرخ با هم بسرشند
و بیامیزند و ضماد کنند **باب بیستم** در علاج جرب است
و آن بر دو نوع است یکی جرب رطب و دیگری یابس
و ظاهرترین علامتش آنست که اول بر میان انگشت
پدید آید **علاجش** آن است که استفراغ صفراء
محترق و یا بلغم مالح مکرر باید کردن به نقیع صبر

وحب النیل که بسیار نافعست وبتجربه رسیده است
صفت نقیع صبر بگیرند صبر یکمثقال بابیست مثقال
آب کاسنی وبیست مثقال آب شاهتره ویکشبانه روز
خیسانیده وصبح بخورند بدین طریق که سه روز پیوسته بخورند
وسه روز نخورند وبیاسایند وباز سه روز بخورند وسه روز
بیاسایند بهمین منوال تا نه مثقال از صبر خورده شود بالمرّه
جرب برطرف خواهد شد ومطبوخ هلیله که پیش ذکر شد با
آب شاهتره وآب کاسنی بسیار مفید است ودر روز
های غیر مسهل منضج خفیفی از قبیل تاجریزی وپرسیاوشان
وخارخسک وریشه کاسنی وتخم کاسنی از هریک دو مثقال
باآب کاسنی وآب شاهتره از هریک بیست مثقال
بخورند وپس از تنقیه اصلاح مزاج کردن برفق باآب

کاسنی

کاسنی وشاهتره باسکنجبین است وبعد از ان تدبیر دواهای
مالیدنی باید کرد تا مادّه خشک شود وقبل از تنقیه جایز
نیست خشک کردن **صفت طلائیکه فوراً**
جرب راخشک کند ودرد وخارش وسوزش را
ساکن کند خاصّه جرب رطب را بگیرند صمغ عربی
وهلیله کابلی مساوی هم نرم کوفته از تافته بیرون کرده
در آب کافور حل کرده ببدن بمالند وبعد از خشک
شدن دوا روغن زیت وقطره از عسل سکّر العشر
برروی دوا بمالند **صفت طلای دیگر** بگیرند مامیران
واقلیمیا فضّی وقنبیل ومرداسنگ وزردچوبه مساوی
هم نرم کوفته باروغن گل سرخ یا روغن زیت مخلوط
کرده طلا کنند وغذای روز گاهی سکنجبین بامغز خیار

و از این یا آتش سرکه شیره است و شب تر طعام بخورند
و از غذاهای شور و چرب و شیرین اجتناب نمایند و
ملازمت حمام بسیار مفید است اما خارشی که بی
جرب باشد آب کرفس و سرکه و گلاب و روغن
گل سرخ طلا کردن و بعد از ساعتی بحمام رفتن بسیار
مفید است **باب بیست و یکم** در خارش
دست و پا و سایر اعضا است اگر خارش در دست
و پا بهم رسد **علاجش** آنست که بگیرند آب بسیار گرم
را و کفی از نمک طعام در او ریزند و دست و پا را در میان
آن تا یکساعت بگذارند دفعهٔ خارش را ساکن میکند
باذن الله تعالی یا بگیرند آب برگ چغندر را گرم کنند و
دست و پا را در وی نهند و بعد از ساعتی بیرون آورند و

بارد و غن

بارد و غن بادام یا کره گاو طلا کنند و اگر در چشم بهم رسد سفیده
تخم مرغ را با نشاسته و گلاب بزنند و در چشم ضماد نمایند
و اگر خارش در مقعده و فرج بهم رسد بگیرند شب یمانی
سوخته و قطران راسیادی هم به پنبه آلوده کرده بخود بردارند
یا آب انار ترش و شیرین را مخلوط کرده در آفتاب نهند
تا آنکه غلیظ شود و به پنبه آلوده کرده بخود بردارند نافع است
باب بیست و دویم در علاج سوختگی آتش است
بباید دانست که تا ممکن است نباید گذاشت زخم
شود بطلا کردن دواهای بارد یابس که لادغ و گزنده نباشد
مثل آجر آب ندیده سفید و سفال آب ندیده سفید
و صندل و فوفل همه را با آب کشنیز سبز سائیده
طلا نمایند یا آنکه گل ارمنی یا گل سرشوی با آب تاجریزی

وروغن بادام طلا نمایند یا آنکه حنا و گل ارمنی با آب سماق
یا با سرکه سرشته طلا نمایند و با روغن کنجد یا با روغن گلسرخ
طلا کردن نیز مفید است و اگر متقرح و زخم شود مرهم آهک
علاج باید کرد اگر وجع و درد شدید نباشد **صفت آن**
بگیرند آهک آب نرسیده سه نوبت یا هفت نوبت
با آب بشویند و خشک کنند و با روغن کنجد یا روغن
زیتون یا روغن گلسرخ و قلیلی سفیده تخم مرغ و اندکی سفیداب
قلع بسرشند و مرهم سازند و طلا کنند و اگر وجع و درد
شدید باشد بگیرند مردارسنگ و آهک شسته و حنا
و گلسرخ مساوی هم و مجموع را نرم سائیده و زخم را با
روغن گل سرخ چرب نموده و این دوا را بپاشند
دفعةً درد را ساکن کند و کمتر از سه روز زخم ملتئم شود باذن الله

وگاه باشد

وطلای روغن کنجد با لعاب بزر قطونا

وگاه باشد که بسبب نوره زخمی بهم رسد علاجش آن
است بگیرند گل سرشوی و آرد جو با روغن بادام یا
روغن کنجد بسرشند و طلا کنند بسیار مفید است
و با آب سرد شستن نیز مفید است والله اعلم **باب
بیست و سیوم** در علاج کسی است که او را چوب
یا غیر آن زده باشند یا اینکه از جائی افتاده باشد
بهترین چیزی که درد و ورم زخم را از عفونت باز دارد
پوست گوسفند است در همانساعت که از گوسفند
باز کنند و گرم و تر باشد بموضع الم بپوشانند و بگذارند
تا بر او خشک شود چون بردارند درد و ورم زایل شده
باشد خاصّه اگر اندک نمک یا خاکستر چوب کز
بر آن محل بپاشند و پس از آن پوست را بشویند

واگر بگیرند اقاقیا وصبر وماش ومغاث وگل ارمنی
مساوی ومجموع را نرم سائیده با آب برگ مورد
بسرشند وبر موضع کوفته شده طلا نمایند فی الفور
درد ساکن گردد وکبودی عضو رفع شود بعونه تعالی

باب بیست وچهارم درخستگی وتعبی که از
ریاضت وسواری وپیاده روی بهم رسد اولاً باید
دانست که بسیار باشد که بواسطه سواری وسایر
ریاضات خستگی شدید بهم رسد خاصه در وقتی که
فضولات در بدن بسیار باشد در این هنگام
محتاج بعلاج شود وعلاجش این است که اول ترک
سواری وریاضت باید کردن وآسایش وخواب
بربستر نرم جستن وانگاه تحلیل فضلات که در

حوالی

حوالی جلد وعضلات محتبس گشته باستحمام ودلک متواتر
واغتسال بگرابه های معادن وتدهین بادهان محللّه از
قبیل روغن بابونه وروغن شبیت وروغن بنفشه وغیره
کردن وهمچنین تدهین کردن ناخنهای پا را بهر روغنی
که باشد دفعةً رفع خستگی میکند خصوصاً اگر خستگی بسبب
پیاده روی باشد واگر فصل تابستان باشد پاها را در آب
سرد گذاشتن ودر زمستان در آب گرم نیز مفید است

مراد از گرابهای معدنی آب گرم معروف است که چشمه است

باب بیست وپنجم در تدبیر حفظ کردن موی از سفید
شدنست باید دانست که بهترین تدابیر حذر کردن از
چیزهای بارد ورطب است از فواکه وخیار وامثال آنها
وبعضی از بقول که در آنها رطوبت زاید باشد خاصه
کاهو اما ادویه که در این باب نافعست باتفاق

کلّ حکما هلیله جات و آمله و سیر و پیاز و زنجبیل و دار چینی
و بادیان و زیره و زرد چوبه و زرنباد و معاجینی که در آنها
لعل و یاقوت و مشک و جدوار و عنبر و ورق طلا و
نقره و پازهر حیوانی باشد چنانچه در قرابادینات مذکور
است صفت روغنی که طلا نمودن آن مانع از سفید
شدن موی شود بگیرند سیاه دانه و سعد و میخک
از هر یک هفت مثقال کوبیده و جوشانیده و صاف
کنند پس با چهل مثقال روغن زیتون یا روغن
پنبه دانه بجوشانند تا آب آن تمام شود و روغن بماند
پس در بن موی طلا کنند و طلا نمودن روغن قسط
نیز همین خاصیّت دهد صفت آن بگیرند قسط
تلخ چهل مثقال و سلیخه سه مثقال کوبیده و
بلیلج زرد

یکشبانروز خیسانیده و با نود مثقال روغن کنجد بآتش
ملایم جوشانیده تا آب آن برود و روغن بماند پس صاف
نموده استعمال نمایند صفت خضابی که موی را سیاه
کند بگیرند حنا و میخک و خبث الحدید از هر یک جزوی
و وسمه ده جزو همه را با آب نارنج یا لیمو گرم کرده بسرشند
و بکار برند و اگر از این خضاب خشکی و شکستگی در موی
پدید آید بروغن بنفشه بادام باید چرب کردن امّا اگر
موی سفید را خواسته باشند که سفیدتر شود برف و
آرد برنج را مخلوط کرده شب ببندند و صبح با آب غسل
بشویند یا با آب نارنج با برف هر صبح بشویند موی
را سفیدتر کند والله اعلم

باب بیست و ششم

در تدبیر رفع و ستردن موی است بی

نوره خاصّه در بدنی که بسیار نازک بود و بیم آن باشد
که از نوره زخم شود بگیرند زرنیخ و آهک آب ندیده مساوی
هم و خمس مجموع صبر و با آب بجوشانند و در آفتاب بنهند
تا بته نشیند و صاف نموده دیگر باره زرنیخ و آهک در
آن کنند و بجوشانند و در آفتاب نهند و مکرّر چنین کنند
تا اینکه اگر پر مرغ بدو فرو برند در حال موی آن برود پس
قدری روغن گاو یا غیره در آن ریزند و بآتش نرم
ملایم بجوشانند تا آب آن برود و روغن بماند پس بکار
برند که موی را ببرد و هیچ نسوزاند و اگر بوی آهک را
خواهند دفع کنند بگیرند آب برگ شفتالو با سرکه
و گلاب بمالند و لحظه صبر کنند آنگاه بشویند یا آنکه
آب ریحان با آب برگ بید و آب برگ مورد قلیلی

میخک

میخک داخل کرده بمالند نیکو بود و اگر خواهند بکلّی منع موی
کنند که نروید یا اگر بروید رقیق بود بگیرند آب برگ شاهدانه
و تخم مورچه و شوکران و سرکه بهم آمیخته بر هر موضع که خواهند
موی بیرون نیاید طلا کنند و اگر بیرون بیاید رقیق بود و
بمداومت کردن برطرف شود و اگر موی داشته باشد
بکنند و تخم مورچه و تریاک و سرکه و گلاب طلا کنند نیکو بود
و همچنین مالیدن خون خفّاش و خون کشف دریائی
و خون خارپشت و زهره هدهد و خاکستر پوست مار
و صدف سوخته با آب برگ شاهدانه بغایت مفید — با سرکه یا مع
است و بجهة موی زیر بغل پیه درّاج را حکما آزموده اند
اوّل موی را بکنند پس آن پیه را بدفعات بمالند
ضعیف میشود تا برطرف شود باب بیست و هفتم

در کند بغل و کند عرق است پس هرگاه بسبب امتلاء
و تعفن اخلاط باشد علاجش تنقیه و استفراغ است
و هرگاه بسبب دیگر باشد از قبیل تاخیر غسل جنابت
و حیض و زیادتی حرارت قلب و جگر و غذاهای بدبو
و خوردن حلبه و پیاز بسیار ترک آنها باید کردن و هر
صبح چیزهائیکه بوی عرق را خوش کند خوردن مانند
عرق بید مشک و آب لیمو و قند یا آلو بخارا خیسانیده
با گلسرخ و گلاب یا عرق دارچینی و عرق فرنجمشک با
قند و طلا کردن صندل و سعد با آب برگ مورد تازه
یا با گلاب سائیده و یا پوست نارنج بگلاب سائیده
یا با آب برگ سیب یا آب به یا شیرین بیان و حمام
متواتر رفتن و شست شوی کردن و پیراهن را با عرق

بید مشک

بید مشک و گلاب تر کردن مفید است **صفت** قرصی
که کند بغل را زایل کند بگیرند صندل سرخ و سلیخه و گل
سرشوی و گلسرخ و زاج سفید سوخته از هریک یکمثقال
کوفته و با گلاب بسرشند و قرصها ساخته در سایه خشک
کنند و در وقت حاجت با گلاب سائیده بمالند

باب بیست و هشتم در رفع لاغری مفرط است

اولا باید دانست که سبب لاغری چیست تا رفع آن
توان کردن مثلا اگر سبب لاغری غذائی بود که از وی
خون رقیق تولد کند غذای مخالف آن باید خورد و اگر
بسبب ضعف قوه هاضمه بود تقویت آن باید کردن
بمعجون سفرجلی چنانکه قبل ازین مذکور شد و اگر سبب
ضعف قوه غاذیه و یا بسبب ضیق مسامات بدن بود

ریاضت معتدل و مالش معتدل در حمام باید فرمود تا
عرق بیاید و اگر بسبب فساد خون باشد تدبیر موافق
باید کرد و خون را بخوردن اطریفل کشنیزی و مانند آن
صاف باید نمود **صفت اطریفل کشنیزی** بگیرند
پوست هلیله زرد و پوست بلیله و پوست هلیله کابلی
و آمله مقشر و هلیله سیاه و تخم کشنیز بو داده از هر یک
پنجمثقال مجموع را نرم کوبیده با کره گاو چرب نموده و با
هشتاد مثقال عسل مخلوط نموده و یک اربعین در
همان جا یکاهش گذاشته تا مزاج گیرد و قدر شربت
آن سه مثقال است و اگر سبب لاغری عظم و بزرگی
سپرز باشد یا کرم که در امعاء بهم رسیده باشد علاجش
در کتب مطوله مذکور است و باید دانست که بهترین

تدابیر در رفع لاغری بعد از رفع امور نفسانی استعمال
عطرهای موافق و خوردن غذاهائی که از آنها خون صالح
تولد میشود از قبیل گوشت بره بریان کرده و حلیم و
نخوداب و گوشت کبک و گوشت مرغ خانگی و گوشت
بزغاله شیر مست یا کباب بره و دوغ تازه است
خاصه نان و انگور سفید و مغز بادام تازه و مغز پسته
و زرده تخم مرغ **صفت** معجونیکه هر صبح خوردن آن
شخص را فربه و رنگ بشره را نیکو گرداند و قوه
باه را زیاد کند بگیرند مغز بادام و مغز فندق و مغز
پسته و حبة الخضرا و جلغوزه مساوی هم همه را
کوفته و با عسل سرشته فندقها سازند و هر صبح پنج
عدد یا هفت عدد بخورند و از پس آن بقدر چهل

حبة الخضرا
میوه درخت سقز است

جلغوزه
بار درخت کاج است

مثقال شراب کهنه غلیظ بنوشند خاصه کسیکه
بسن شیخوخیت باشد یا عادت بشراب خوردن
داشته باشد **صفت** روغنی که مالیدن آن بر بدن
بدنرا فربه کند و مجرب است بگیرند کرم خراطین یکمن
و برگ انجره با شاخهای ریزه آن که در مازندران کزنا
گویند دو من و در نه من آب بپزند تا چهار شود و ثلث
آب بماند که سه من باشد پس آنرا صاف کنند و پیاز
نرگس نیمکوفته ده سیر و تخم انجره هشت سیر و زفت دو سیر
داخل همان آب کرده و با یکمن شیر الاغ چندان بجوشانند
که یکمن شود و آنرا صاف نمایند و هفت سیر روغن کنجد
در آن ریخته و باتش ملایم و نرم بجوشانند تا آب آن
برود و روغن بماند پس از آن بر هر عضو یا بر تمام بدن

در مکان گرم خاصه در حمام بمالند بدن را فربه میکند

بعون الله **باب بیست و نهم** در بیان احتیاط کردن از زهرها و علاج کلی آنهاست

اوّله بباید دانست
کسی را که در اینباب اندیشه و احتیاط است لازم
است اجتناب نمودن از خوردن طعامهائیکه طعم آنها مو ستے
باشد مثل طعامیکه بسیار ترش یا بسیار شیرین یا بسیار شور
باشد و باید در محلّی که توهّم اینمعنی است در وقت شدّت
گرسنگی در غذا خوردن و آب نوشیدن بسیار ملاحظه
کنند مبادا از شدّت تشنگی و گرسنگی طعم آب و غذارا
ملتفت نشوند و باید هر روز بر سبیل احتیاط قدر قلیلی
از معجون مثرودیطوس و یا تریاق الطّین و یا تریاق
اربعه و مانند آن بخورند تا از اثر همه زهرها این باشند

و اگر کسانی باشند که تحصیل این تریاقها ممکن ایشان
نشود هر روز صبح بقدر کردوئی کره کاو یا روغن با یکمثقال
تخم شلغم بخورند از مضرت همه زهرها ایمن شوند چنانکه نقل
کرده اند از روفس حکیم که یکی از سلاطین را با سلطان دیگر
مخاصمه بود و بعلت بسیاری مارهای گزنده در یکی از منازل
عبور لشکر متعذر بود حکیم مزبور عسکر و سپاه سلطان را
مأمور بخوردن همین روغن و تخم شلغم نمود زهر مارها به
آنها اثر ننمود و از آن منزل بسلامت عبور نمودند بدانکه
بهترین معالجات در باب کسیکه ادویهٔ سمی خورده باشد
آنست که در حال قی کند پیش از انکه اثر و قوت زهر
در بدن پراکنده شود و بقلب رسد بآب نیم گرم و خوردن
روغن چندانکه تواند و اگر آب شبیت با روغن

آمیخته

آمیخته شود بهتر بود و چون قی تمام شود شیر تازه خورند تا مضرت
زهر برطرف شود و اگر تخم انجره که گزنا گویند با روغن گاو بخورند
زهر را بقی یا باسهال دفع کند و اگر اضطراب شدید بهم رسد
حقنه از شیر با روغن باید کرد و نباید گذاشت که بخواب رود
و آرام گیرد تا مطمئن از دفع زهر نشوند و هرگاه معلوم شود
که زهر از جملهٔ زهرهای حار است علاج آن باید بعد از قی
بآب سرد و گلاب و کافور و آب کشنیز سبز و لعاب اسفرزه
سرد کرده بخورند و بر اعضای رئیسه مثل قلب و کبد و دماغ
ضمادهای سرد نهند از قبیل طحلب یا کافور یا اسفرزه یا آرد جو
و مانند آن و دوغ گاو سرد کرده بسیار نافعست و اگر از
جملهٔ زهرهائی است که باعث تخدیر و بیحسی بدن
شود علاجش تریاق فاروق و شراب کهنه با سیر آمیخته

یاشراب باتخم نارنج یا باتخم بالنک کوفته است واگر از
جمله زهرها نیست که صورت نوعیّه آن ضدّ صورت نوعیّه
انسان است علاج آن بمثرودیطوس و تریاقات
و پازهر کنند و شراب کهنه خورند و خانه را خوشبوی کنند و
هرگاه معلوم گردد که از کدام زهر خورده است علاج خاصّه
آن زهر را کنند چنانکه ذکر خواهد شد **باب سی ام** در علاج
سمومات خاصّه است **بدانکه** اگر کسی سمّ الفار خورده
باشد که آنرا بفارسی مرگ موش گویند **علاجش**
آن است که اوّل باید بقانونیکه در باب علاج زهرها
در باب بیست و نهم ذکر کردیم رفتار کنند و قی کردن
بچیزهای چرب و شیرین و هر ساعت آب عسل گرم
کرده دادن و دو مثقال حرّتکی در شراب کهنه حل کردن

و خوردن

و خوردن و نیم مثقال جدوار نرم سائیده با شراب نوشیدن
و اگر امعاء و احشاء را مضرّتی رسیده باشد حقنه‌های
تریاقی کنند از قبیل شیر و روغن و غذاهای چرب خورند
و اگر سحج و پیچش در شکم بهم رسد علاج آن بلعاب ریشه خطمی
و خبازی و بهدانه و بارتنگ و تخم ریحان و روغن بادام
کنند و تقویت قلب بمعجونات مفرّحه قلبیه باید کرد **و اگر**
زیبق و شنجرف خورده باشد **علاجش** مثل علاج سمّ الفار
است و غذای بسیار چرب باید خوردن و بهترین علاج
زیبق آنست که یکمثقال مغز نارجیل دریائی را با نود
مثقال شراب گرم کرده بخورند و اگر زرنیخ و آهک خورده
باشد **علاجش** آنست که آب گرم با روغن بخورند
و قی کنند یا با شیر بقدریکه ممکن است پس از آن

[illegible] از سموم قتاله است و مخصوص [illegible] علاج توضیح کرده که در علاج سموم مقدار ربع حبه [illegible] الی نیم حبه الی دو حبه [illegible] سوده بمشموم بخورانند [illegible] قی آورد و اخلاط فاسده را دفع میکند جناب حاج میرزا محمد حسین طبیب ساوجی این حاشیه را احتیاطا نوشته

حقنه بالعاب خبازی وخطمی باروغن باید کرد واگر در حقنه
اندکی جدوار داخل کنند عظیم موافق آید وفاد زهر حیوانی
باشیر خوردن بسی نافعست وانجیر باشیر پخته نیز چنین است
وتقویت قلب بشراب یا بمعاجین قلبیه باید کرد وغذاهای
چرب ونرم وملایم از قبیل حریره نشاسته باشیرینی و
مانند آن بخورند **واگر** رنجار خورده باشد واز خوردن آن
لرز شدید پدید آید **علاجش** همچون علاج زرنیخ است که ذکر
شد مگر اینکه در اینجا شیرینی بسیار باید داد ودر لعابهای
حقنه جدوار نکنند وترشی اینجا جایز نیست ودر زرنیخ
خورده بعد از دو شبانه روز عیبی ندارد **واگر** زاج
وشب خورده باشند **علاجش** آنست که ماء الشعیر
باروغن بادام خورند یا شیر الاغ با قرص طباشیر ملین

خورند یا کره با شکر خورند یا شربت بنفشه با آب سرد
ناشتا خورند واگر خوردن زاج وشب بعد از حمام وجماع
واقع شود منجر باستسقا خواهد شد ومزاج را فاسد خواهد کرد
واگر **تریاک** خورده باشند **علاجش** در اول قی کردن
است بروغن وآب نیم گرم یا شیر یا بماء العسل یا حلتیت
وپس از قی کردن مثرودیطوس یا تریاق اربعه خورند
وتخم نارنج یا ترنج مقدار یکمثقال کوفته با شراب کهنه
بسیار مفید است وهمچنین فلفل وسیر ومغز گردو
مساوی هم کوفته با قدری کره یا روغن گاو مخلوط
کرده بخورند وفلفل ودارچینی وجند بیدستر وزعفران
خوردن هریک به تنهائی با شراب کهنه بسیار
نافعست ووقتی یکی از اولاد اکابر تریاک خورده

بود بخوردن فلفل با نفت معالجه نمودم و مفید افتاد
و مالیدن نفت و روغن قسط بر بدن و بوئیدن
جند بیدستر و عطسه آوردن و در جای گرم نشانیدن
و نگذاشتن که بخواب رود نیز مفید است و غذاهای
شیرین و چرب باید خوردن **واگر** جوز ماثل خورده باشد
علاجش در اول قی کردنست بچیزهائیکه در
تریاک خورده مذکور شد و بعد ازان خوردن عاقرقرحا
و فلفل و دارچینی و تخم نارنج و تخم انجره که گزنه گویند و جند
بیدستر و سیر مفید است و پای در آب گرم نهادن
و بدن را گرم کردن بخرقه های گرم و روغن کرد و روغن
قسط و نفت گرم کرده مالیدن سودمند است و
غذای چرب و شیرین باید خوردن **واگر** بذر البنج
یا یبروح الصنم خورده باشد **علاجش** همچون

علاج جوز ماثل و تریاک است **واگر** شوکران خورده باشد
علاجش در اول حقنه کردن است بشراب صرف
و بشیر گاو و پس ازان شراب با فلفل یا سیر یا تخم انجره
خوردن و یا نعناع و جند بیدستر و حلتیث و حبّ الغار
و تریاق اربعه نافع بود و پوست درخت توت و برگ
انجره با شیر یا با روغن پخته بر معده و شکم ضماد نمایند بسی
مفید است و غذا بنحویست که در تریاک خورده مذکور شد
امّا حیوانات سمّی گزنده که سمّ آنها را اثر تامّ در بدن
است از جمله آنها مار است بدانکه حکما اختلاف
کرده اند که آیا سمّ مار گرم است یا سرد حکمای هند را
اعتقاد آنست که زهر مار مطلقا سرد است بعلّت
تخدیر و خواب آوردن و قلّت درد کردن و بچیزهای

بسیار گرم معالجه شدن و نزد حکمای یونان واتباع ایشان
آنست که زهر مار مطلقا گرم است در غایت گرمی
بعلت تولید حرارت و عفونت در بدن و سرعت نفوذ
واحراق آن **علاجش** آنست که اول بمجمجه زهر
آنرا بکشند پس ازان زلو بر آن محل افکنند تا تمام
زهر کشیده شود و بعد ازان سیر خام بسیار کوفته با دوغ
گاو یا سرکه طلا کردن و از بعضی حکمای دارالمرز مذکور
است که سیر خام باشراب خوردن نیز بسیار مفید است
و بی نیاز کننده از همه علاجها است همچنین دو مثقال
تخم بالنگ یا نارنج کوفته باشراب کهنه خوردن نیز
چنین است و خوردن تریاق فاروق و تریاق اربعه
وجدوار و پازهر معدنی و طلا کردن برگ انجره و پیاز و

سیر باشراب یا باسرکه و یا نفت نافعست و کلاغ
و مرغ را شکم شکافته بر محل گزیده گذارند سودمند است
و گویند شیر گاو زرد بافراط خوردن بسیار نافع است
د دیگر عقرب است بدانکه عقرب سه نوع بود یکی ذنب
برداشته راه رود و این نیز بانواع مختلف باشد و زهر او
سرد بود و نوع دیگر پردار بود و آن در شوشتر و حویزه بسیار
باشد و زهر این مانند زهر نوع اول است و نوع سیم
عقرب جراره بود که در رفتن دم خود را بر زمین کشد
و حکمای هند زهر جمیع اقسام عقرب را گرم دانسته اند
و حکمای یونان سرد دانسته اند و حق این است که فعل
سموم بالخاصیه است نه بالطبیعه و چون چنین باشد
استدلال کردن درست نیست چنانچه در شرح جوامع

تفصیل آن ذکر شده والله اعلم **علاج حبش** آنست که در
اوّل تدبیر جذب زهر باید کرد بمحجمه ومکیدن بسیار وهر
لحظه آب از دهن افکندن حجّام که علاج نیکوئی است
وپس ازان سیر با فلفل یا نمک یا تخم نارنج یا بالنگ کوفته
در سرکه حل کرده بمالند یا عرق شراب وسیر بمالند وخوردن
عرق وشراب بعد از خوردن سیر خام بسیار مفید است
واگر شراب نفت خورند ودر حمّام یا در آفتاب نشینند
تا عرق کنند وبعد از عرق باز قلیلی شراب یا نفت
خورند سخت سودمند باشد وخوردن مثرودیطوس
وتریاق اربعه وجدوار بسیار مفید است وگویند
اگر شخص فندق همراه داشته باشد عقرب ورتیلا
اورا نگزند ومجرّب است **دیگر** رتیلا است بدانکه

بجای صح

[illegible] را شرب و ضماد را بجهة گزیدن عقرب نافع نوشته اند

جالینوس میگوید که رتیلا یازده قسم است وبدترین
آنها سیاه گرد شکم وکوچک دهان بود وبر پشت آن نقطهای
سفید بود همچون ستاره واز گزیدن مطلق رتیلا درد دل
وغثیان وصداع ورعشه پدید آید **علاج** آنرا همچون علاج
عقرب گزیده باید کرد از طلا کردن وجذب زهر نمودن ودر
حمام بردن وتریاق دادن وآب گرم باشوره طلا کردن و
گویند آب دهن شخص روزه دار فوراً درد را ساکن میکند
خاصّه که روزه دار حارالمزاج هم باشد وگویند ضماد برگ توت
سیاه بجهة گزیدن رتیلا وسایر هوام بسیار مؤثّر وفوراً دافع
درد است **دیگر** زنبور است وآن چندین نوع است
وبدترین همه آنها آنست که بر حیوانات زهردار وبر زهر مرده
نشسته باشد واز گزیدن جمله آنها درد صعب وآماس پدید

شونیز را از تریاقات مخصوصه برتیلا نوشته اند وجلوس در آب گرم یا آب حمام را نافع دانسته اند

آید وگاهی کعبیر وشرا در همه تن حادث شود **علاج** حبس آب
غوره یا سرکه بخاک چکانیدن و بر موضع گزیده مالیدن است
وسیر کوفته بستن بر ان موضع هم مفید است وتخم بالنگ
کوفته با سرکه مخلوط نموده وگرم کرده ضماد نمایند فی الحال
درد را ساکن میکند ومجرّبست وموضع گزیده را در آب
گرم لحظهٔ نگاهداشتن وآنگاه با نمک وسرکه طلا کردن بسیار
مفید است وگویند کسی که زبان خود را بدندان بگزد
ومحکم دارد اگر زنبور کوچک زرد او را بگزد اثر نکند ومجرّبست

علاج گزیدن سگ دیوانه وگربه وشغال وگرگ دیوانه
اوّلا باید که جراحت را نگذارند ملتئم ودرست شود تا چهل
روز وبه حجامت وزلو زهر آن را بکشند وزخم را
فراخ کنند بدواهای تند وسوزنده وطلا وضمادی که در

علاج

علاج مار وعقرب گزیده مذکور شد بکار برند ومثرودیطوس
وتریاق اربعه بخورانند وسیر کوفته با شراب آمیخته خورند
واگر در روز اوّل یا دوّیم محل زخم را داغ کنند بغایت نیکو بود
واز آب ترسیدن ایمن شود واگر دموی مزاج باشد فصد
کردن بغایت مناسب است بشرطی که نگذارند که نظر
او بر آن خون افتد خاصّه اگر چند روز بر آن گذشته باشد
وبهر دو سه روز یکمرتبه مسهل سودا باید داد وطبیعت را
نرم ولیّن باید داشت وگاه گاهی حقنه از روغن زیتون
وآب برگ چقندر وشکر سرخ باید کرد وغذاهای لطیف
ملیّن که در او سیر وپیاز باشد باید داد وگویند اگر جگر همان
سگ را کباب کرده بخورند فی الفور رفع ناخوشی میکند

صفت حبّ مسهل بگیرند پوست هلیله کابلی دو مثقال

دافتیمون یکمثقال ونیم ونمک هندی نیم مثقال وبسفایج
یکمثقال وتربد مجوّف یک مثقال وغاریقون یک
مثقال ونیم وخربق سیاه دو مثقال جمله را نرم کوفته
حب کنند وقدر شربت آن دو مثقال است وباید دانست
که تا یقین نکنند که زهر بیرون کشیده نشده مسهل نشاید
خوردن وچون رو بخوبی آرد ریاضت معتدل باید کشیدن
واکر از آب ترسیده باشد حیلهٔ باید کرد تا آب داده
شود خاصّه با شراب ممزوج شود ولکن بهمه حال دهان
جراحت را کشاده باید داشت بمرهمی که صفتش
ذکر خواهد شد اکر یقین داشته باشد که سک دیوانه
است اما طریقه امتحان که آیا سک دیوانه است
یا نه بکیرند چیز خوردنی وبر جراحت نهند پس پیش

اندازند اکر مرغ آن را نخورد وباز کردد یا بخورد وبمیرد
سک دیوانه بوده است وهمچنین پاره نان بکیرند
وبدان چرک وریم زخم آلوده کنند ودر پیش سک
غیر دیوانه اندازند اکر سک بخورد بدانند دیوانه نبوده
است واکر نخورد دیوانه بوده است **صفت**
مرهمی که زخم را نکذارد ملتئم شود بکیرند زفت نود مثقال
جاوشیر بیست مثقال در سرکه حل کرده زفت را
بادی بیامیزند وبکار برند وسیر وپیاز وتخم تره تیزک
مساوی پخته مرهم ساخته بکار برند

تمام شد در اوایل شب چهارشنبه هجدهم شهر ذیحجة
الحرام مطابق سنه ترکیه سیچقان ئیل هزار وسیصد
هفده هجری ۱۳۱۷ هاجرها الف الف سلام وتحیة

علی ید اقل الطلاب محمد ابن المرحوم الفاضل النحریر
آخوند ملا آقا طالب ثراه وجعل الله الجنة مثواه فی قریة
المدعوة به شورین امید از ناظرین این نسخه که هر وقت
مطالعه نمایند این فقیر را بدعای خیر و طلب مغفرت
یاد نمایند سیبقی الخط فی القرطاس دهراً و
کاتبه رمیم فی التراب

اگر چشم کسی را سرما زده باشد کاه گندم را بجوشانند
سر را به بخار آن بدارند سودمند است و اگر پوست
و تخم خربزه را بسوزانند و سر و چشم را به بخور او دارند نافع
خواهد بود ظرفی را پر از برف کرده چند قطعه سنگ
به آتش سرخ کرده به آن اندر انداخته و سر را پوشیده به بخار آن بدارند

اگر دست و پای کسی را سرما زده باشد اولاً میان آب
گرم بگذارند یا کاه را بجوشانند و میان آب کاه بگذارند
و بعد از آن کلم پخته یا شلغم پخته بر آن ببندند و ضماد بزرک
و حلبه نیز سودمند است اگر دست و پا بترکد اولاً
با آب گرم بشویند و بعد کتیرا بپاشند و مالیدن پیه گرده بز
به تنهایی یا با مازو سودمند است و اگر به نشد سندروس
با روغن بزرک ضماد کنند مفید است
اگر موضعی شقاق شود پیه مرغ و موم و آرد نخود باهم
مخلوط نموده ضماد کنند نافع است
معالجه سقطه و ضربه آنست که اولاً فصد کنند و بعد
مومیائی معدنی بخورانند و بآن موضع بمالند و عدس
مقشر و گل ارمنی و صبر سقوطری با آب برگ

مورد ضماد کنند و اگر آنموضع ورم کند گلسرخ و عدس
و گل ارمنی و شیاف مامیثا و صندل سرخ و فوفل
با گلاب ضماد کنند و اگر اینها ممکن نشود برگ مورد
با زرده تخم مرغ ضماد کنند و یا بیخ هلیون و زیره سبز
و صبر سقوطری با آب برگ مورد ضماد نمایند و ضماد
ریوند چینی و زرچوبه و شکر سرخ و آهک نیز مفید
است

جهة ضرس خائیدن مغز بادام و مغز فندق و ساق
خرفه و تخم آن و خمیر نان گرم و موم و مصطکی و زرده تخم
مرغ نیم پخته گرم مفید است **معالجه ورم لثه** مضمضه
با آب مطبوخ عدس و پوست خشخاش مفید است
و همچنین مضمضه بمطبوخ نشاسته نیم گرم و رقیق

وکذاشتن

وکذاشتن پوست انار نافعست و جهة انفجار آن
پاشیدن تخم ریحان یا بزرقطونا و کاغذ نرم و همچنین
کتیرا و حب الآس و مغز بادام و هوجوبه و سریشم
و بیخ حلیمو و گل خطمی مجموع یا آنچه بدست آید و اگر
هسته تمر هندی نیز اضافه کنند زودتر منفجر مینماید
و آرد باقلی نیز مفید است

آب شاهتره با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه جهة
تصفیه خون و سودا نافع است و با سکنجبین ساده و
شربت عناب و ترنجبین و شیرخشت و فلوس و گلقند
و بنفشه نیز میتوان خورد قدر شربتش از سی مثقال الی
شصت مثقال **آب کاسنی** حمیات دموی و
صفراوی و سده کبد و استسقا را نافع است آب برگ

اوراکشیده شب گذاشته صبح چهل مثقال صاف آن را تا
هفتاد مثقال با ترنجبین یا شیرخشت یا سکنجبین ساده
یا سکنجبین بزوری هریک که موافق دانند بنوشند **آب**
برگ بید جهة مواد بلغمی وصفراوی وسوداوی ودموی
وتفتیح سدد وتقویت معده وآلات تنفس نافع ودر مواد
مرکبه بهتر از آب شاهتره وکاسنی است وصاحب سعال را
نیز نافعست قدر شربتش از بیست تا سی مثقال است
با خمس وزن آن شکر سفید بنوشند **آب کدو** جهت
حمیات دموی وصفراوی واخلاط محترقه وحرارت
مزاج وسعال حار ورفع عطش وترطیب مزاج نافع است
در خمیر آرد جو گرفته بپزند وآب آنرا از چهل پنج مثقال تا نود
مثقال با ترنجبین یا شیرخشت یا سکنجبین هریک که
مناسب دانند بنوشند

آب خیار در منافع مثل آب کدو است و
تا هفتاد مثقال او را به تنهائی یا با شکر سفید
جهة اطفاء دم وصفرا نافع گفته اند **بسد**
سرد در درجه اول وخشک در درجه دوم ومفرح
وقابض ومجفف رطوبات وقاطع نزف
الدم ومحلل دم منجمد در قلب خصوصا محرق آن
وجهة وسواس وجنون وخفقان وصرع وضعف
معده وفساد اشتها ونفث الدم واسهال
دموی وسنگ مثانه وجهة سپرز وبواسیر
نافع است ونیم مثقال او را با ربع مثقال صمغ
عربی وسفیده تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند
قاطع نزف الدم باطنی است **سندروس**
گرم در درجه دوم وخشک در درجه اول است

محجفف رطوبات دماغی وسایر اعضا وقاطع
نزف الدم وبلغم معده وامعاست ومدر بول
وحیض است وحابس نفث الدم وقاتل
کرم معده وامعا وجهة اسهال دموی واسترخای
عصب وبواسیر وخفقان وربو وضیق النفس
بلغمی وتب نایبه واسهال مزمن وسپرز نافع
است **طباشیر** سرد وخشک در درجه سیم
وشیخ الرئیس مرکب القوی میداند مقوی
معده وحابس شکم وحمیات حاده وتشنگی
راسودمند بود وقی که از مرّه صفرا بود باز
دارد وحرارت کبد ساکن کند وخفقان
حار را نافعست مقوی دل ورافع توحش
وغم ومقوی معده ورافع التهاب معده و

مانع

مانع غلبه صفرا بمعده وناشف رطوبات کهن
معده وغشی وکرب را نافع مفرح قلب ومقوی
آن وعضویکه از حرارت ضعیف شده قوت
دهد ودندان متحرک را محکم کند وقلاع و
بثورات وسوختگی آتش را نافعست
وورم چشم را که از حرارت بود مفید است
مضر ریه مصلحش کلاب **طین مختوم**
معتدل مایل به یبوست مفرح ومقوی قلب و
تریاق سموم قتاله وحابس دم از جراحات ظاهره
وحابس دمیکه جاری از فم باشد وحقنه کردن آن
ذوسنطاریا را نافع وجهت سل ونفث الدم و
سحج امعا خوردن وحقنه کردن آن نافع است
وجهة گزیدن جانوران مانند سگ دیوانه وافعی
باشراب بخورند وباسرکه طلا کنند ودافع سم

ذرایح است مضرّ ریه مصلحش کلاب بدلش
طین ارمنی وطین داغستان **طین ارمنی**
سرد در درجه اول وخشک در درجه دوّم حابس
خون وخوردن آن جهة طاعون سودمند ویک
مثقال آن جهة ضیق النفس نزلی وسل وتب
وبائی بغایت نافع وطلا کردن آن جهة قلاع
وجراحتها سودمند مضر سپرز مصلح آن کلاب
وبدلش طین اندلس است **کهربا** در کرمی
معتدل ودر درجه دوم خشک وسرد در درجه اول
نیز کفته اند مقوی معده ودل ومفرح وقاطع رعاف
الدّم از جمیع اعضا وحابس نفث الدّم ودم
حیض ونزلات دماغی وقی واسهال دموی
ویرقان وخفقان وحرقة البول وضعف کرده

دراز

وسنک مثانه را نافع وبا مصطکی عسر البول را
مفید وبالخاصیه زحیر را نافعست وطلاء آن کسر
اعضا را مفید وبا مورد طلا نمودن آن مانع عرق
کردن وبا صبر طلا نمودنش اسقاط بواسیر کند
وبا آب سوختکی آتش را نافعست وتعلیق
آن حفظ جنین از اسقاط کند واکر بر معده تعلیق
نمایند مانع تخمه است وتقویت دل کند ورافع
خوف طاعون است وذرور آن ملتئم کننده
زخمهاست مضر سر مصلحش بنفشه وبدلش
سندروس یا طین ارمنی ومقدار شربتش
نیم مثقال است **لؤلؤ** در آخر درجه دوم
کرم وخشک ودر تفریح قوی تر از طلاست
وغواص در اجزاء بدن ومقوی اعضاء و

رافع خفقان و فزع و خوف سوداوی و جهت
اسهال مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و بد
بوئے دهان و امراض دل و سنگ گرده و مثانه
و حرقة البول و سدد و یرقان نافع و رافع سموم
و جهت وسواس و جنون و ربو مفید و ذرور
او قاطع سیلان اعضا و ملتئم زخمها و اکتحال
آن جهت رمد و سلاق و تاریکی چشم و بیاض
چشم و سبل و کمنه نافع و سنون آن جهت
تقویت لثه و پاکے دندان سودمند و طلای آن
بقول ارسطو رافع برص و حمل آن مقوی دل و در
دهان داشتن آن مزیل غم مضر مثانه مصلحش
بسد مقدار شربتش تا نیم مثقال بدلش
صدف سفید **لعل** در حرارت معتدل و در

تفریح

تفریح و تقویت قلب و تقویت باصره قوی تر از
یاقوت است و شرب آن حابس دم بواسیر
و جهة رفع سموم و علل سوداوی و تقویت اعصاب
قوی التاثیر مقدار شربتش از یکقیراط تا یکدانگ
و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند **مومیائی** در اول
درجه سوم گرم و در درجه دوم خشک و قوتش تا
چهلسال باقی میماند مفرح و مقوی دل و محلل
مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف
رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف
و سریع النفوذ و جهت فواق و فالج و لقوه و رعشه
و سموم مشروبه و درد معده و وجع الفواد و تقویت
معده و اختناق رحم و نفث الدم و جراحت
مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل

وثقل زبان وگزیدن عقرب نافع در روغن
محلول نموده بیاشامند وضماد آن جهت کسر و
فکّ اعضا وکوفتگی وپاره شدن عصب وعضل
مفید و آشامیدن آن باعناب ومثل آن
جهة سرفه وباسکنجبین جهة خفقان وباآب
کرفس جهة سپرز نافع است وقطور آن با
روغن گل ثقل سامعه را نافع وتسعیط آن
باکافور امراض بینی وباآب مرزنجوش شقیقه
وصرع وامراض دماغی رامفید است وغرغرۀ
آن باربّ توت ورم گلو راسودمند ویکقیراط
آن بادودانگ گل ارمنی ویکدانگ زعفران با
آب کاسنی وعنب الثعلب آشامیدن جهة
صدمه جگر ومعده نافع وطلای آن باروغن گاو

جهة گزیدن عقرب سودمند است مضر امزجه
حاره مصلحش سکنجبین مقدار شربتش درکسر
اعضا نیمدرهم ودرسایر امراض ازیکقیراط تا
یکدانگ بدلش قفر الیهود است **فیروزه**
اکتحال آن دمعه وناخنه وبیاض چشم وفتق
طبقه قرنیه وسایر طبقات رانافع است و
مقوّی باصره است وداشتن آن مقوی
دل ومانع خوف است وحامل آن غرق
درآب نشود وصاعقه باو نرسد **صدف**
سرد وخشک دردرجه سیّم مقوی لثه است
سنون آن وذرور آن نافعست زخمهای
کهنه را ودندان راجلا دهد ونفوخ آن
حابس رعاف است واکتحال آن قرحه

چشم وسلاق دموی را مفید است

عقیق سرد و خشک در درجه دوم و قاطع نزف دزور آن

الدم از جمیع اعضا است و جهة لثه سست

و دندان متحرک مفید و مقوی باصره است

اگر محرق آنرا استعمال نمایند بهتر است

و انگشتر آن باعث هیبت در نظر خصم و

استجابت دعاست

ادویه مدره بول و عرق در امزجه حاره

خربزه و تخم آن خیار و تخم آن هندوانه و

تخم آن کدو و تخم آن ماء القرع ماء الشعیر

ادویه مدره در امزجه بارده

نخود سیاه تخم کرفس رازیانه زنیان

بز

کبر پوست بیخ کبر سداب دارچینی

سعتر ترب بادام تلخ افسنتین

پرسیاوشان زراوند طویل زوفا

اذخر دوقو فودنج جبلی فطراسالیون

انیسون سیسالیوس قسط تلخ

سلیخه اسارون حب بلسان

جنطیانا وج سنبل الطیب کبابه

شونیز قردمانا

بدانکه ممنوع است اخراج خون از بدن وقتیکه

قمر در برج جوزا باشد و همچنین اگر زاید النور باشد و

ممنوع است حجامت مطلقا اگر قمر در برج سرطان

باشد و حجامت سینه اگر قمر در برج اسد یا حمل باشد

ونیکواست استعمال مسهل وقتیکه قمر در برج مائی باشد
وفوق الارض باشد ومتصل بود بکوکب زهره ودر
قران قمر با مشتری جایز نیست ونیکواست
استعمال مقی وقتیکه قمر در برج ثور باشد ودر تحت
الارض باشد واستعمال حقنه وقتیکه قمر در برج
میزان یا عقرب باشد واستعمال غرغره وقتیکه
قمر در برج ثابت باشد ومسعود وفوق الارض بود
ومتصل باشد بمشتری یا زهره ونیکواست استحمام
وقتیکه قمر در یکی از خانهای مریخ یا مشتری باشد
وممنوع است سرتراشی وقتیکه قمر در برج سنبله
باشد

ونیز بدانکه فترت بلغم شش ساعت است و

نوبه

نوبه آن هجده ساعت ودوره آن بیست چهار
ساعت وفترت صفراسی شش ساعت است
ونوبه آن دوازده ساعت ودوره آن چهل هشت
ساعت وفترت سودا چهل هشت ساعت است
ونوبه آن بیست چهار ساعت ودوره آن هفتاد
دو ساعت است

شونیز سیاه دانه است اسقولوقندریون پنج کبر
کراث گندنا وکوار است بصل عنصل پیاز کوهی
ثاموس مرزنجوش جرجیر تره تیزک کاکنج عروسک
پس پرده ثلمیان عنب الثعلب بادروج ریحان
کوهی بارزد قاسنی کرویا شونیز یا نانخواه حرمل
اسفند کاشم زیره کوهی اسقوردیون سیر بیابانی

مشکطرامشیع پودنه کوهی فطراسالیون تخم کرفس
کوهی ودج زوفا طرخشقوق کاسنی برّی کرنب
کلم حب قرطم کافشه الجندان کلیر برنجاسف
بومادران علک الانباط صمغ درخت پسته
اثمد سنگ سرمه نانخواه زنیان دوقو تخم زردک بری
جوز ماثل تاتوره حرف وحبّ الرشاد تخم تره تیزک
کمون زیره انبرباریس زرشک یا پره خبازی
سنگ سنبویه وحب الفقد تخم پنج انگشت فنک
حنظل بنطافلن پنج انگشت هلیون مارچوبه

ذکر بدل بعضی ادویه

بدل قنطوریون افسنتین بدل دارشیشعان
اساورن بدل جعده پودنه کوهی بدل فاشرا
درونج بدل قردمانا اذخر بدل حماما اساورن

بدل عنبر مشک یا زعفران بدل اقاقیا صندل
بدل زرنب دارچینی یا کبابه یا سلیخه بدل حب
السّمنه پسته بدل جندوج ترکی بدل سیساليوس
الجندان بدل دوقو تخم زردک بدل شیطرج
در امراض سپرز سورنجان و در غیره زرنباد است
بدل سقمونیا صبر زرد یا هلیله زرد

جهت لکه و غبار چشم مرکور روز یعنی جیوه قرمز
یکنخود در میان سیسی نخود کره که آتش را گرفته
باشند مخلوط نموده شبها با میل بچشم کشند
لعاب دارو سفیده تخم مرغ سه مثقال
صمغ عربی و سفرزه و کتیرا از هر یک یکمثقال

قرصعنه بفارسی بیوه زا گویند

جهت چشم

صلایه نموده بچشم کشند جهت رمد اطفال
زاج سفید سوخته نیم مثقال کیجه یکمثقال
نبات دو مثقال تریاک سه نخود جهت
رمد مامیران چینی دو مثقال چشم و کف
دریا و کیجه از هر یک یکمثقال تریاک شش نخود
نبات دو مثقال جهت لکه و غبار
اسفرزه و چشم و کف دریا و تخم لقلق
از هر یک یکمثقال کتیرا اسماق شش نخود
نبات سه مثقال جهت تقویت
چشم دم الاخوین و مامیران هر یک
یکمثقال ببد نیم مثقال سنک سرمه نیم
مثقال پوست هلیله زرد یکمثقال نبات دو مثقال
شادنج عدسی نیم مثقال جهت لکه و غبار

کحل

کحل یکنخود داخل دوازده نخود کره نموده یکشب بمیان بچشم
کشند و اگر قدری ضعیف تر خواهند یکنخود کحل را در
بیست نخود کره مخلوط نمایند

جهت تقویت معده و قوه هاضمه و تقویت اعصاب و قوه باه

دانیل	مشک	دارچینی	زعفران
یکمثقال و شانزده نخود	دو نخود	بیست نخود	دو مثقال و نیم
عنبر اشهب	میخک	کبابه چینی	زنجبیل
بیست نخود	بیست نخود	شش مثقال شش نخود	دو مثقال و نیم

ماستکی چهار مثقال و نوزده نخود لعاب صمغ با کلاب بمقدار کافی
قرصهای سه کندمی بسازند روزی یکدانه صبح و یکی عصر بخورند

باب ما اوّله الالف

اخشم فراخ بینی اذعال افساد استحماش اشتداد
اِشراف خوف اطلس کسیکه موی بر زنخ نداشته
باشد اَشادَ ای رفع قدره اعراز انتزاع انبری ای
اعترض اَلےَ ای قصر اجحف ای اذهب اطراء
مبالغه در مدح اصحِر لعدوک ای ابرزله انثال ازدحام
انکماش شتافتن وچابک شدن اف روترش
کردن ناخوش داشتن تنگدل شدن ادلاج سیر
اوّل شب ابلطح سنگلاخ احتشاد اجتماع الفا
یافت ابلج مضیء وروشن انتزاء تسرّع اثیل
بزرگوار احتفال اشتداد اسمر زردگونه اجدع

کوش

کوش وبینی بریده اُرجُوان احمر انهمال ریختن
اشک آغالیدن بلعیدن آمار خورش اِشخاص
بردن از شهری بشهری انتقع لونه ای تغیّر اعسر
کسیکه با دست چپ کار میکند انقداد شکافتن
بدر از ازا اباق هلاکشدن وکم شدن اسعاد یاری
کردن اطافه فرود آمدن نزدیکشدن اجاله
جولان کردن اقنات نفرین کردن بر دشمن
اعصوصب فراهم آمد اختلاف آمدشد انابیب
قنا بندهای نیزه انهداد خرابی اصر گناه انذال
مردم فرومایه وپست انتحال انتساب اُفحُوص و
اُدحی آشیانه مرغ بر زمین اغتباق بشامگاه
شراب خوردن التهاب افروختن آتش اشتعال

واشقش صح

اعضا از هم جدا شده انجاد شجاعان ارتیاش نیکو
شدن حال آنف نزدیک اجتراح دشنام دادن
انتدب ای ضمن دتکفل اَجّابه تغار اَستحصاف
استحکام اناخه خوابانیدن شتر اکفهرار رو ترش
کردن الل نالیدن اجتیاج استیصال اَثلب
خاک اسل نیزه اند عدد بیست مجهول از یک تا ده
استنباط از قواعد فهمیدن آمه مداو اتابک
خان لله انسجام ریختن باران و سخن مسلسل
اذفر بو یا ادهم اسب سیاه اثیر منتخب هر چیزی
واجرام افلاک را وصف باثیر کنند آوند نخست
دکوزه و خزف آغار نم کشیدن ارغنده خشمگین
دشجاع و شیر اشقر اسب سرخ افرنک تخت
پادشاهان اُرُومه اصل و پیوند ایدر اینجا اکنون

آموده

آموده پر کرده آمو رودخانه آرمان آرزو اشهب اسب
سفید اقحوان گل گاو چشم امیر کواهن او بار فرو بردن
بلع کردن اشراط اشراف املاق فقر و فاقه اشداق
دو جانب دهن آژنگ چین و شکنج اکدش اسبی که پدر
و مادرش از دو جنس باشد ابرش اسب آهو عیب
اورامن نوعی از زمزمه و سرود انیشه جاسوس اورنجن
دستبند زنان ازکن هوشیار و دریچه مشبک اومن خالص
آذرخش برق ارغون اسب تند رفتار ایاغ پیاله
شراب اقتباس از کسی چیزی فرا گرفتن ارد خشم
احتباک ستوار آخشیجان عنصر ازعاج از جای کندن

باب ما اوله الباء

بائقه داهیه باتر و بتار برنده بضع بریدن شکافتن

یشتف ... و نشیب ... نیز گویند

بن قهوه معروف است

پاره پاره کردن بهر ای فاق بهز دور کردن بعنف ودست
وپا بسینه زدن بت بریدن برم تنکدلی بجج فرح بجر
شر وامر عظیم بیغوله کنج وکوشه بیغاره سرزنش بام صبح
بوک کلمه که در مقام تمنا کویند بلارک شمشیر بطر عجب و
تکبر وسرکشی بابزن سیخ کباب برز بالا واندام وبلند
بالایی برغمان اژدها برزیار زارع ودهقان برده بنده
واسیر باجور قوت کرما در تابستان بیدق پیاده شطرنج
برزین آتش باشق جرغ شکاری برنس کلاه دراز
بهرمان تیری که پیکانش دو شاخه باشد بیلک تیر
برزن کوچه ومحله بابزن شفیع وواسطه بهین خارپشت
بهراج بید مشک بهرامن نوعی از یاقوت برزین درنده
بوهمن لرزه بهرمن یاقوت بان لادن بسیج

تدارک

تدارک بشیز پول سیاه بهمن راستکو راست کردار بسیار
دان نیکو اندیشه در از دست ابر بارنده باد افراه مکافات
باج باز یعنی از سر انکشتان دست راست تا سر انکشتان دست چپ

باب ما اوله باء الفارسی

پالهنک کمند پرند تیغ پرهن خرقه پرورن وپرویزن
غربال پرنک شمشیر وبرق شمشیر پورنش عذر پساچین
میوهای پس رس پاچنک دریچه پالادن چلو صافی
پدرام آراسته وخوش پژن زاغ پارکین آب کل آلود
وکودالی که آب کندیده انجا جمع شود پازن شکار کوهی که
که پیشاپیش همه رود پشک سرکین آهو وامثال آن
پرورن نژاد ونسب پایندانی ضمانت

باب ما اوله التاء

تثقیف راست کردن نیزه **تمیمه** طومار و تعویذ **تماسق**
پیوستن چیزها **تحسّا** آشامیدن **تمحیص** تطهیر
تغمغم سخن ناپیدا گفتن **تنهنه** ای سکن **ترمرم**
ای تحرّک فی الکلام ولم یتکلّم **تقشّع** زایل شدن **تربّد**
وجهه ای تغیّر من الغضب **تشمیر** سرعت و دامن بر
میان زدن **تمرّغ** غلطیدن فرو رفتن غرق شدن
تلکّأ توقف **تناوش** فرا گرفتن **تمزّق** دریدن **ترع**
پری و سرعت بشرّ **تنفیس** رهائی دادن از غم
تنکّب انحراف و عدول **تره** کینه **تهویل** ترسانیدن
تألّب جمع شدن **تهرّ** پخته شد **تبدّد** پراکندن **تجهّم**
عبوس کردن **تصلیه** در انداختن بآتش **ترح**
ضدّ فرح **تذاحر** یکدیگر را بجنگ انگیختن **تبراء**
تحنی ادزکار

در کذرنده

در کذرنده **تضریج** جامه را رنگ سرخ کردن **تمویه** تلبیس
تلاشی اضمحلال **تفاقم** امر عظیم **توخّی** قصد **تدلّل** ناز
و کرشمه **تطفّل** ناخوانده بهمراهی غیر بجای رفتن **تلبیس**
اشتباه کاری کردن **تشویر** خجلت **تقریع** ملامت کردن
توش قوّت و توانائی **توفیدن** غرّیدن و عربده کردن
تبار دودمان و طایفه و خویشی **تعمیه** سخن پوشیده **توزی**
نوعی از کتان **تباشیر** سفیده دم **تبیره** طبل **تندر** رعد
تقصار گردن بند **ترقین** خط بطلان **تساخین**
دیگهای کوچک **تورنگ** خروس صحرائی تذرو **تنگ**
نگارخانه مانی **توز** آوردن اندوختن **تون** تن و اندام
تهجین ضدّ تحسین **ترّهات** سخنان بیهوده **ترگ**
کلاه خود **تندو** عنکبوت **توده** تل و پشته خاکستر

قرقاول نیز گویند
تبرکی

تکاور هیون اسب سرکش تیمار محنت ترن تسرین
تنین اژدها توسن اسب سرکش تقلص الضمام

باب ما اوله الثاء

ثرم سقوط اسنان ثقل کل شئ نفیس مصون
ثار خون ثور برانگیختن وظاهر شدن خون ثکل
بی فرزند شدن ثمل مستی

باب ما اوله الجیم

جحجات منازعة النفس الی شهواتها جبیت ای جمعت
جز گذشته شد جبل عظیم جدع قطع الید والشفه جدث
قبر جشع حریص جحفل مرد بزرگ ولشکر بسیار
جحر سوراخ جاش جوشیدن جذل فرج جشب
غلیظ جونه سبد بسیت سرخ که با جرم پوشیده باشند
جلباب

جلباب پیراهن و پرده که بر سر کشند و مطلق لباس
و چادر جمدر غداره هندی جزع مهره بابا غوری جوشق
معرب کوشک جنیبت اسب یدک جولاهه عنکبوت
جفنه کفل و سرین جوزن ساحر و مکار جخفه

باب ما اوله جیم الفارسی

چامه قصیده و مدح چدر چاره چکامه قصیده چمن
اسب خوش رفتار چندن صندل چیپال پادشاه هند
چیخ چرک وریم باب ما اوله الحاء
حطم شکستن حجل خلخال حمس اشتد حشش افروختن
آتش حواری ناصر حاقه امر دشوار حید میل کردن و عدول
کردن حبا دهش حضن فروتر زیر بغل تا پهلو حیزوم
میانه سینه که موضع تنگ بستن است حث

برانگیختن حمیم خوی عرق حافر سم ستور حُمول کجاوه
حِداد ثیاب سوگ ماتم حلق النجم بلند شد ستاره حصیر
حرد تنگ سینه حضانت در کنار گرفتن حُور هلاکت
ونقصان حسر آشکار حتف مرگ حرون اسب سرکش
حلّ فرود شدن حاسر مبارز بی خود وزره حواسر
زنان سر برهنه حماسه شجاعت حزق الحازق الذی
ضاق علیه خفه فحزق رجله ای عصرها وضغطها حربا
نوعی از سوسمار وحیوانیست که با آفتاب میگردد
حوزه بیخه وسط مملکت حبور عیش وسرور حزم هوشیاری
وپیش بینی در کار حنین شوق حدب خمیده شدن

باب ما اوله الخاء

خصاصه فقر خرق جوانمرد خمیس لشکر خفقه

خواب

خواب سبک خُرده گناه خطم پیرامون دهان وبینی
خطف ربودن گرفتن بسرعت خضخضه تحریک
واستمنا خفرات زنان باحیا خیبت نومیدی
خمش خراشیدن چهره خرم بریدن خُرق جهل
حماقت ضعف عقل خنداسیل ردی دراز کونه
خدلجه زن سطبر بازو وساق خریده دختر دوشیزه
وزن باحیا خوّار ضعیف وعاجز خفق جنبیدن
وطپیدن دل ختّار فریبنده نفاق کننده خطّار
لرزنده خُنوع خضوع خفوت سکون خنفسا
جعل خطّاف پرستو خرافات سخن نامربوط
خوید زرع نارسیده خیری گل همیشه بهار خمول
گوشه نشینی گمنامی خنیاگر مطرب خجیر نیکو

خلیج رود بزرگ خالیگر خوانسالار خو علف خورده
میان زراعت خنبک انگشت بهم زدن خا
خراز مهره فروش خام کمند خنک اسپ
سفید خیش کتان و جامه تنک

باب ما اوله الدال

دعه سعه عیش و خفض دعابه مزاح دوس
لکد زدن دلوه ذهاب الفؤاد من هم و غیره
دهکته ای اصابته دک کوفتن دیمه باران
بی رعد و برق دأب تعب دخل بیوفائی فریب
دغل ناکس دعام ستون خیمه دواج لحاف
داج تاریک درواحیران دژخیم جلاد درزن
سوزن دژآهنج خشمکین و شجاع دهاق مملو
دیوال دیوار درن چرک دمن تل دمان

فریاد

فریاد کننده داشن بخشش دژاگاه و دژآگه
خشمکین دژ حصار دثار جامه که بالای جامه
پوشند دستخوش زیردست دحض باطل و زایل

باب ما اوله الذال

ذباب مکس ذابل نیزه باریک ذحل کینه و دشمنی
ذرا پناه و پوشش ذرف سیلان ذعر ترس
ذمام امان و عهد ذوائب گیسوان ذهل فراموش
کردن ذریع شتاب کننده ذیع پراکندن

باب ما اوله الراء

ررکس برکشتن مقلوب شدن رصیف
محکم رسیس ثابت رعث گوشواره ورزغ مصیبت
رشق تیر انداختن رضراض سنگریزه رفد
یاری کردن و عطا کردن رقاع ای جف و سکن

رقا بالا رفتن رقع هجا گفتن رقص اضطراب
ران علی قلبه ای غطی وغلب رکون میل کردن روع
ترسیدن وترسانیدن رمضاء زمین سنگستان
کرم رهاف تنک کردن وزدودن رهج گرد وغبار
ریب المنون حوادث روزگار ریث اندازه ودرنک
کردن ریّان سیراب ریش مال ومعاش راغ
دامنه کوه وصحرا وسبزه زار راح نسیم وخوشبوئی ریو بروزن
دیو مکر وخدعه رغم بینی کسی بخاک مالیدن ردین بر وزن
سوزن روناس راضب باران راتبه جیره ربقه
رشته راوق باصفا وصاف ریمن مکر وحیله رنک
محنت وآزار ومکر وحیله ربّاب حجال عروسان
حجله رن ناله رامشکر سرودگو راسو موش خرما
باب ما اوّله الزّاء

زاغ

زاغ ای رجع زهو کبر وفخر وحسن منظر زَوْد راندن
وشتر را از سه ساله تا ده ساله زود گویند زغب پرهای
کوچک وموهای کوچک زفره دم برآوردن بعد از نفس فروکشیدن
زق اطعام طایر جوجه خود را زرف ای کثرة فی
الکلام زعزاع جنبانیدن زمن زمین گیر زفیر
ناله وخروش وگلوگیر شدن آواز زوافر عشیره و
انصار زخّار موّاج زراغنگ زمین ریگزار زکال
زغال زیدک غلام خوش صورت زوبین نیزه
کوچک وتبرزین زجراج متحرک زی جانب زهاء درخشیدن

باب ما اوله زاء الفارسی

ژاژ بیهوده ژاژخا بیهوده گو ژاغر چینه دان طیور
ژاله قطره وشبنم ژنده بزرگ ژیان شجاع ودلیر

باب ما اوّله السّین

سرطم واسع الحلق سِجف ستر سمیدع سید و شریف
ساق شدّت سدم حزن سوافی بادهائی که خاک
و خاشاک بر انگیزد سَرَب آب روان سُهاد بیداری
سَمهری نیزه صلب سحب کشیدن سفح ریختن
سف پرانیدن و پوشانیدن سفاح نافرمانی
سادر حیرت زده سلق صیحه زدن سجی ساکن
شدن آرام شدن سَداد راستی و درستی سجم
چکیدن سروات بزرگواریها سحّ ریختن آب
سعَر افروختن سندره کیل بزرگ سیم علامت
سلقلق سلیطه سخافت کم عقلی سکیر جفته
انداختن اسب ساک ساج و تابه سلّه بر وزن
غلّه زنبیل ساکب ریزنده ساج درخت آبنوس

ستام

ستام پیرایه سلاله نطفه و فرزند ساجور قلّاده سگان
سپرغم ریحان و عموم گلها را نیز گویند سجوع صوت
کبوتر سنبانیدن سوراخ کردن سیفور نوعی از حریر
سقرلاط جامه پشمین که در فرنگ بافند سالو نام افغانان
سبق درس سیمیا علم طلسمات سخته سنجیده و موزون

باب ما اوّله الشّین

شجعم شیر شکم فلان شدید الشّکیمة اذا کان لا
ینقاد لاحد لما فیه من الصّلابة و الصّعوبة علی العدوّ
و غیره و ایضاً یق شدید الشّکیمة اذا کان شدید النّفس
شَمل اندک شین عیب و زشتی شرع راست
شدن نیزه شلو عضو شهق تردّد گریه در سینه
شُرط سرهنگ سپاه و شرطه بمعنی تهیّؤ نیز آمده

[illegible]

شخوص رفتن شنف بغض شنار اقبح العیب
و العار شجو اندوه شحذ ای اخذ شائح غیور و
جهد کننده در امور شحط بُعد دوری شرعه راه
راست شِدق تهیگاه دهن اندرون شیم
کشیدن شمشیر و بغلاف کردن شفیر کناره شفره
کارد شحّ بخل و حرص و آرزومندی شبوب
اسب تندرو شل طرد شد قم شیر شنآن
بغض شعث پراکندگی شعاریر تفرّق شعار
جامهٔ زیرین مثل پیراهن شرسوف غضروف
معلق بکل ضلع شیظم طویل شظیه پاره هر
چیزی شبق شهوت جماع و هوا شمر برکه و
حوض و آبگیر شمیده پریشان شیوا سخن نغز

وفصیح

شرح به بهم نهادن

شعف قلهٔ کوه

وفصیح و بلیغ شغب شور و خروش و فتنه شبل
بچه شیر شخ زمین سخت و دامنه کوه و سر کوه شسوع
بعید شیم جمع شیمه که عادت باشد شرزه خشمناک
شاغر چینه دان مرغ شیراوژن شیرافکن شادروان
سراپرده شندف دهل بزرگ و طبل جنگ شمن
پریشان و بت پرست شجن رنج و محنت و اندوه
شن نازو کرشمه شموس اسب سرکش شواهق
بلندیها شایان خوب و شایسته شگون فال
نیک شخودن خراشیدن و بدندان و ناخن جراحت
کردن باب ما اوّله الضّاد

وداخل صح

صادر وارد صاد عطشان صفد زنجیر و
بستن صلف تکبّر و دعوی بالاتر از اندازه

خود کردن صفق دست بهم زدن صلت
بفتح صاد و بضم آن بشمشیر زدن صدید چرک
و ریم صلد سخت صدف رو گردانیدن صعوه
کنجشک صلصل قمری و فاخته صیصه خار
پای خروس و شاخ گاو و آنچه از دشمن خود
را بدان نگاه دارند صلصال گل صدغ

یامین العلین والذوق

باب ما اوله الضاد

ضئیل حقیر ضنک تنگ ضیم ظلم ضنی بیمار
ضمخ آلودن بدن ببوی خوش ضیمران ریحان

باب ما اوله الطاء

طأطأ راسه ای خفضه طغام مردم فرومایه
طلاء شراب طم و رم بحری و بری یا رطب
و یابس طری تازه طاح ای هلک و سقط

طارق

طارق بشب در آینده طامح بلند و بلند
نگریستن طامن ساکن طبله حقه عطار
طبرخون عناب و بید سرخ طرار کیسه بر طیش
شتاب زدگی طغرا القابی که بر فرامین نویسند

باب ما اوله الظاء

ظامی تشنه ظلیمه دادخواهی ظعن رفتن و
کوچ کردن ظنت بخل و امساک و تهمت

باب ما اوله ~~الظاء~~ العین

عاطل زن بی پیرایه و حلی عبا بارگران عبادید
متفرقه عبهر تنومند و نازک و بلند عباب
سیل و موج عبیط تازه عتاد ساخته و
آماده شده عثر لغزیدن و بر رو افتادن
عثولیه ریش بزرگ عجره عیب و گناه و با

گل بستان افروز
را نیز عبهر گویند

شمشیر بر کسی تاختن عجوه خرمای آکنده عجیج
آواز برداشتن عراء ناحیه و جانب عرمرم
سخت و لشکر بسیار عرنین آنچه از بینی
صلب است عسف ظلم عشنزر شدید و
قوی عضین سحر و جادو و لعنت قریش عفا
کهنه و مندرس علّ آشامیدن دفعه اوّل
علج و علوج کافر عظیم و سمه عسیب عظم ذنب
عندم بقّم عول و عویل صدا بگریه برداشتن
عوراء زشت عشّ آشیانه مرغ بر درخت
عیّ درماندگی بسخن عیس شتران سفید سرخ
موی عفروس شیر عبهر نرگس عرین
بیشه عبیر زعفران عرزم کاو کوهی عقاص

عسقل و عسقول سماروغ

موی

موی بافته عکّه کلاغ دم دراز علی رغم کاری بر خلاف
رای دیگری کردن عنفوان نخست عوار
عیب عنبرینه عنبر چه

باب ما اوله الغین

غطس فرو رفتن در آب

غادیه ابر بامدادان غابر باقی و ماضی غال ای اخذ
غدق المطر الکبار غساق ما یسیل من دموع
اهل النار غسلین صدید اهل نار غشمره اتیان
الامر بغیر تثبّت غشم ظلم و ستم غشمشم کردن
کش غزر بسیار غفی خواب سبک غلس
تاریکی آخر شب غلّ تشنگی غلیل تشنه و جگر سوخته
غلوا از حد درگذشتن غمّ پوشانیدن غمر احسان
کردن غوانی زن با مال و جمال غوی گمراه غیض

نغوص
انغط فی الماء او غوص
فیه و انغطط و الغطیط صوت
النائم و غط النائم
غطیط تردد نفسه
الی حلقه حتی یسمعه
من حوله

کم شدن آب **غیل** بیشه **غطمطه** آشوفتن دریا
وتراکم امواج **غازه** سرخاب **غاب** بیشه **غال**
مغاره وجائیکه کوسفندان در آن منزل کیرند **غث**
لاغر **غرنک** صداکه بجهة فشردن یا کریه در کلو افتد
غرمان خشمناک **غطاط** نوعی از کبوتر **غثر** با ثاء
مثلثه نشسته راه رفتن **غنک** بر وزن سنک
آواز **غو** نعره و بانک **غیار** نشانه که یهودان بر لباس
دوزند **غیبه** پارهای آهن که در جوشن بکار برند

باب ما اوله الفاء

فجع دردمندی **فجیعه** مصیبت شدید **فدفد** بیابان
فراع خر صحرائی **فریسه** طعمه **فدّ** کاوی که بدان شیار
کنند **فراز** بستن وکشودن **فذلک** حاصل جمع
فشل ضعف وجبن وکسالت **فصم** شکستن

فض

فضّ پراکندن **فظع** سخت **فقس** کشیدن **فدح**
کران بار **فلول** کندی **فند** کوه بزرک وکذب و
ضعف رای **فوق** سوفار تیر **فوادح الدّهر** کارهای
بزرک **فوح** وزیدن ودمیدن بوی خوش **فیض**
جریان **فانیدن** خائیدن **فرکند** جوی کوچک **فری**
کلمه تحسین **فرغ** جوی کوچک ونهر نوکنده **فتّ**
کوبیدن **فزفز** تند تند **فرست** جادوئی **فرزین**
وزیر در شطرنج **فصیل** دیوار میانه شهر **فتراک**
کمند وترک بند **فرّ** شکوه وجلال **فسحت** وسعت

باب ما اوله القاف

قاضب برنده **قتب** پالان **قذی** خار و
خاشاک **قرن** کفو وهمسر در شجاعت **قرقر** بانک

کبوتر قری مهمانی قسطل گرد و غبار قشعم شیر و مرد پیر
قفول رجوع قف شعری ای قام من الفرغ قعب
قدح بزرگ قلد دشمنی قلاده ای البغضه و کرهه قلعه
مال عاریه و منزل عاریه قلوص ناقه بلند قوائم
قماطر سخت قمن عجول قمل بار درخت صنوبر
و شپش قمل کنه شتر قوص خراب گردن قود
قصاص قاطنین ساکنین قهرمان الحافظ
والوکیل والخازن لما تحت یده والقائم بامور
الرجال قار قیر قراب غلاف شمشیر قلاش
بدنام قنینه صراحی و ظرف شراب قندز ترکی
و سیاهی قلاوز سوارانی که بجهة دیده بانی خارج
لشکر باشند قماط قنداقه طفل قلماسنک

فلاخن

فلاخن قرداسن عاقرقرحا قطاس گاو دریائی
قلتبان دیوث قذف طرح و رمی و وضع

باب ما اوله الکاف

کاشح دشمن کئیب غمگین کبل بند و قید کتد میان
کتف و پشت کتیبه لشکر کردوس استخوانهای
مفاصل کثیب پشته ریک کثکث سنگریزه
کرم اندوه و زحمت و سختی و جراحت کرش شکنبه
کسح روفتن کفشیر لحیم کلکل سینه کنس
روفتن کردوس شیر کنام بیشه و چراگاه و جایگاه
حیوانات درنده و چرنده کزک مزه شراب گرایان
مایل کش بغل و آغوش و بتشدید شین خوب
و نیکو گو مرد بزرگ و عاقل و شجاع کریوه تپه و کوه

پست کهس شیر کنارنک حاکم و سرحددار کرنک
حلقه و حلقه زدن کواژه سرزنش و طعنه کراچیدن
آواز کردن ماکیان کرن اسب کروهه کلوله کوکن
جغد کشخان دیوث و خودبین کشن بسیار و انبوه
کرزن تاج کلاله کاکل و موی پیچیده کوپال عمود
کشاورز دهقان و زارع کوردن پلاس و جامه
پشمین کماز شراب کلال خستگی کی پادشاه
وزبردست کادس زیبا و تندخو و زبانه آتش
وبرگزیده یزدان کیومرث زنده کو یا کیوحرز پهلوان
پادشاه زمین کسمه زلف

باب ما اوله اللام

لامه چشم بد لبده موی دوش شیر لبده شیر
ماده لحس کاسه لیسی لدم زدن لواذع

مصائب

لفح سوزش
لفح سوزش

تمت ... شده

مصائب لفح سوزانیدن لمه موی پیچیده لمام گاه گاه
و موی پیچیده لکع لئیم لدب عطشان لاابالی بی باک
لولی فاحشه و شوخ چشم لوت خوردنی لجلاج پیرو
مرشد قماربازان لامانی گزاف و دروغ لوشابه عجز
و پوزش لاغ بازی و هزل و ظرافت و خوش طبعی
لادمه زره لنج لب و کرداگرد دهان لمم طرف من الجنون

باب ما اوله المیم

متح آب کشیدن متعوس هلاک شده متطاطی
منخفض مثر صاحب مال مجلجل السحاب الذی
یسمع منه صوت الرعد مجرمز فراهم آمده محتد
اصل و طبع محاباة یاری کردن و مخصوص ساختن
کسی بچیزی محدرج نرم و لغزنده و تازیانه مخصر
عصای کوچک مخصر باریک و لاغر مخمصه

کرسنگی مخذع خانه پستو مدعس نیزه زن مدجّج
تمام سلاح مذرّی پاک کننده گندم وغیره مرجحن
مائل وجنبنده مزرّ عیب کننده مرمّل خون آلود
مری کوارا مرهف شمشیر نازک مرح شدت فرح
مرج زمین پر آب وعلف مرس رسیمان
مرصاد راه راست مسنة طعمه وخورش مسهّد
ممنوع مستهتر حریص مشمخر کوه مسلحه ثغر و
حدود ولایت مترف طاغی محک لجاجت
مدیّث ذلیل کننده مشیّد مجصّص مرتفع
مطوّل مصالیت مردان کار آزموده
مصرع جای افتادن مصلات مرد شتابنده
مصفّد مقید مصک کوبنده مضلع ثقیل

مضرّج

مضرّج خون آلود مضاضه و مضض وجع
المصیبة مطرف ردائی است از خز که میل میل
است مطرق سر بزیر افکنده شده مطل پس
افکندن ومدافعه کردن بوعده مطیّة شتر
مغاور مقاتل مقارعه یکدیگر را کوفتن
مکردس نیزه زن مکسحه جاروب ملحمه
جنگ بزرگ ملطاط کنار دریا ورود خانه
ملدم طپانچه زننده ملمّة حادثه ونازله ملاغم
پیرامون دهن مماضعه مقابله مناخ جای
خوابیدن شتر مندلف شیر رونده منسک
الموضع الذی یذبح فیه مناسک الحجّ عباداته
وقیل مواضع العبادات منسفه چک یعنی باده نشین که
آلت باد دادن بت
خرمن و مانند آن را
منهل آبگاه منکمش درهم کشیده شده

مناضله باهم تیراندازی کردن مور غباری
که از باد خیزد مهمهه بیابان خطرناک مات
بیخود و محو شدن ماز از سر انگشت تا بآخر
مدر کلوخ منصوبه بازی نرد و شطرنج مطموره
خرابه منبل کاهل مغاتبت عتاب مصادره
جریمه مکاوحت باکسی کوشیدن مصطبه
سئیل گاه و تماشاگاه موکب اردو و سپاه
معزل غربال مرزغن گورستان مجوس مَرَغ
علف خودروی مشکو قصر مثابه بازگشت
و حد هر چیزی مرزبان سرحددار ملک ملوان
لیل و نهار ملسوع مار و عقرب گزیده مفرّق
تاجی که غرق در گوهر بود مجلّه کاغذیست که
احوالات شخصی بدان نویسند ملحم جامه ابریشمی

میهن جای و بن گاه مداعبه بازی و مطایبه
مزهر بربط مسامر همصحبت شب ملحفه چادر

باب ما اوّله النّون

ناغاه ای ناداه ناهد بخشنده نبهره حرامزاده
نجد زمین بلند نجدت شجاعت نجر نژاد
نجیع خون درون و خون مایل بسیاهی و برکه
است که مخلوط آب و آرد کنند نجوع آب صاف
ناهار گرسنه و غذا ناخورده نبأ السّیف کند
شدن شمشیر نخب هلاک نخیب گریه کردن
بآواز بلند نخول لاغری ندی جود و بخشش
ندح فسحت وسعت نزق خفت و طیش و سستی
نسک ای تطوّع النّسک التّطهیر
نسکت الثّوب ای غسلته نسیب

وصف کردن حسن زن وگفتن شرح حال خود
با او **نشب** در آویختن **نشاوی** مردم مست
نضب جاری شدن **نضح** سیلان اشک **نضو**
لاغری **نضارت** تازه شدن **نضرت** خوش
عیش بودن **نضائد** بالشها **نغب** آواز
کلاغ و بشتاب رفتن شتر **نغش** زیستن
و نیکوئی کردن **نغی** خبر مرگ **نغل** کینه ور
شدن فلان نغل ای فاسد النسب **نغل**
الادیم تباه شد چرم در دباغت **نقر** دمیدن
و کندن و کاویدن **نقیع** چاه پر آب **نسمه**
ذی روح از بشر **نقم** عتاب **نکایت** جراحت
نکت زدن بعصا **نکد** سختی و تلخی عیش **نوش**
طلب کردن و شتاب کردن **نوط** آویختن
نوب مصیبت **نوء** سقوط النجم من منازل

نطع لبساط
ندب قمار

القمر فی المغرب جمعه انواء **نهک** ای ضعف و سقم
نهل آشامیدن دفعه اوّل **نهنین** سر پوش **نیط**
و **نیاط** رگ قلب است که قلب بدان آویخته
چون گسیخته شود صاحبش بمیرد **نژاد** نسل و دودمان
نکیسا نوازنده **نیا** جدّ است که پدر پدر باشد **ناجخ**
تبرزین و نوعی از نیزه **نیایش** آفرین و تحسین
نوان ناتوان **نوئین** بزبان مغول امیر الامراء
نیمور آلت تناسل **نهار** فراوان و بسیار و بزرگ
نون ماهی **نیو** بر وزن کیو شجاع و پهلوان **نخوت**
غرور و تکبّر **نزل** ما حضر که پیش مهمان آورند
نقیر خال کوچک که بر هسته خرماست
نیر جغ آلتی چوبین است که وقت شیار بگردن
گاو گذارند **نسف** باد دادن

باب ما اوّله الواو

وتر حقد وثیر فراش لیّن وجس آواز نرم وجیبه
واجب وجوم خاموش شدن از اندوه وجب
القلب ای خفق ورقاء کبوتر و فاخته وبیل
چراگاه ناگوار ودق باران ودیع ساکن وَرَش
ناپدید شدن وشایت دروغ گفتن و سعایت
بردن وشیک سریع وطا کلیمی که بر پشت
شتر افکنند وعثاء مشقت وعر زمین سخت
و دشواری وغد احمق و رذل وغل ادّعاء نسب
کاذب وفز شتاب وکوف سخت باریدن
وهاسکاف واصب دائم و رنجور وکر و وکن
آشیانه مرغ بر دیوار یا بر کوه وخامت شوخی
وخیم زشت ویژه خاصه وتیره مانند و گونه وله

شوق

وعداوت

وصیل

شوق و حیرت وهاد زمینهای پست و گودال وزوع
ملهم وکوع لئیم ولوع حریص وثاق اطاق و کاشانه
وشاق پسر ساده وابل باران شدید وشن پوست
درخت ون ده هزار سال وطواط مرغیست کوچک
واهی سست وکا تحمل و اعتماد وشیمه عداوت

باب ما اوله الهاء

هاطل باران و سیلان کننده هامّه تارک سر و جانور
زمین هدّ هدم و خرابی هدو سکون هرّ و هرّیر زوزه
سگ هطع ای سرع مقبلا و خائفا هطع
ای نظر فی ذلّ و خشوع هفوه لغزش هلّ ظاهر
شدن آشکار شدن هلع ناشکیبائی همج مگس
و مردم سفله و عوام هندسه اندازه هور بخت
و خورشید هیون شتر هموع جاری شدن

سیلدن کردن هجوع خوابنده هوابل زنان گریه
کننده هوزن گرد و غبار هرّا خروش و نعره

باب ما اوّله الیاء

یافع غیر بالغ یربوع کلاکموش یعسوب
الفرس الکثیر الجری یاره دستبند و بازوبند یاسا
قاعده و قانون یافه دروغ و گمشده و نایافت
یازیدن قصد کردن یاوه دروغ ناپدید گم شده
یرلیغ فرمان پادشاه یرغو دادخواهی و تظلّم یزک
طلایه و مقدمة الجیش یساول صف آرا

ضحّاک یعنی بسیار خند چون
لب بالدیش شگافته بود بدین نام موسوم
شد و بعضی گفته اند ضحاک معرب ده آک است

و آک بفارسی بمعنی عیب است چون صاحب
ده عیب بوده طهمورث معرب تهمرز است
یعنی پهلوان زمین منوچهر مخفف مینوچهر است
یعنی بهشتی روی نوزر یعنی تازه و پسندیده

لغات نصاب

قفا حیره یعنی پشت گردن حَمَأ لجن گل سیاه
عَیُون بد چشم بلید کند ذهن رَصاص قلع
نحاس مثلث النون مس صفر بحرکات
صاد و سکون فا مس زرد معدنی است
حُسام و عَضْب و صارم شمشیر یلبه
زره پوستی عَجاج و نقع و قَتام و هَبا و هیج

غبار وهیج بمعنی برانگیختن نیز آمده کُلُوم خستگی
زخم جراحت جِرّه توانائی عُراصنه ارمغان
سوغات یغوث و نسر و یعوق و سُواع بتان
قوم نوح بعل بت قوم الیاس که در زمین
بعلبک میپرستیدند وَدّ و عُزّی نام بت قریش
لات نام بت قوم شعیب منات نام
بتی است مابین مکه و مدینه که قبیله بنی هذیل
و بنی خزاعه میپرستیدند بُد معرّب بت است
عَوْد شتر پیر زه چله کمان سِرحان و سید
گرگ سِمع بچه گرگ نِقی مغز استخوان نقبه
بضم نون گر یعنی گچل تَبر عسجد عِقیان
طلای گداخته یا فتات نیک جماع خِذن

دوست

دوست زن عِزهات بی رغبت بجماع قِطف
بر یعنی میوه عدوه بحرکات عین و سکون دال و فتح
واو و جلهه و عیقه کناره دریا ضِفّه بکسر ضاد و فتح آن
کنار نهر طُرّه کناره نهر و رودخانه مزرعه حاره کلاته
یعنی ده و محله که خانهای آن نزدیک باشد شِنشِنه
و شیمه و هِجّیر و دیدن خوی و عادت کوّه بفتح کاف
و ضم آن و تشدید واو مفتوحه روزن سِکّه کوچه اِبره
سوزن و جوالدوز زُبره پاره آهن کِسره پاره نان
جذوه بحرکات جیم و سکون ذال پاره با آتش
فِلذه فِلذه پاره جگر خِمع و طِبس و شَیذمان
واوس نام گرگ فرض و عجوه نام خرما فرِیس
چنبره تِکّه بند زیر جامه خُف چکمه عَتاد تدارک راه

خرت بضم خا و فتح آن و سکون را سوراخ غمر
بحرکات غین و سکون میم و غبی شخص نا آزموده
شقیق دادر یعنی برادر عقار و قرقف شراب
غرب درخت پده یعنی سفید دار صنوبر نار و یعنی
درخت کاج فرصاد درخت توت رحیض
شسته جرین و بیدر خرمن مراح جای مطلق
چهارپا کناس جای آهو وجار بفتح واو و ضم آن
جای کفتار اری اخیه ختن داماد صهر خویش
زن خسر پدر زن عجل گوساله کمتر از یکساله مراره
زهره طحال سپرز علاة سندان فطیس چکش
بزرگ قدوم و منحت تیشه خصین و فاس
تبر وشاح بضم واو و کسر آن گردن بند قمیص و سربال

کرته

کرته یعنی پیراهن ربطه رکوی یعنی چادر یکتخته بی دوز
نصیف و خمار چادر دوخته مقنعه معجر یعنی چارقد
شراره خدره یعنی ریزه که از آتش بیرون میجهد لجام
دهنه عنان بند لگام رکاز گنج ستوقه بفتح سین و
ضم آن و ضم تا سهته یعنی پول قلب شفاجرف
کنار رودخانه هار خراب شطر جانب جهة شقه بضم
شین و کسر آن سفر دور قدر خطر یعنی جاه و مرتبه و
اندازه رابه مادندر یعنی زن پدر جلمود سنگ وادی
رودخانه ثوم سیر جلجلان کشنیز خشک اذخر
فریز یعنی کاه مکه گزنه دشتی ذرة ارزن جاورس
قلیان نخود سفید غساق چرک و ریم دخ بفتح
دال و ضم آن و نحاس بحرکات نون دود سیاه
غزل ریسمان سداة تار لحمه بفتح لام و ضم آن

جود فیض یعنی نیک روان شدن آب و بسیاری باران
جوده تک یعنی نیک دویدن اسب

پود لبث درنگ قمراء مهتاب اقرع کل یعنی
کچل حمامه کبوتر کرکی کلنگ طرفا چوب گز یراعه
غرو یعنی نی میان خالی مثل قلم و نی بوریا ابن آوی
شغال غض و قشیب چیز تازه شریجه و حنیه
کمان فراش فرش فراش پروانه مغنا
مغناطیس آهن ربا سویق پست یعنی
قاووت خوک با دروج ریحان کوهی قفار
نان خالی رغام خاک جنان دل حشا احشاء
لبن خشت خام واحده لبنه عویص مشکل
حصان اسب نر حجر مادیان فلو بفتح فاو
ضم آن و ضم لام کره خر و کره اسب مهر کره اسب
طارف مال تازه ذنوب دلو خالی غرب دلو آبدار
سجل

سجل دلو بزرگ پر آب حجی و حجر و لب و نهیه عقل
ضرام و حصب و حضب هیزم ریزه که بدان آتش
افروزند عشب و کلا گیاه خشک سباحت
شنا کردن وصیفه داه یعنی کنیز قعیده و
حلیله و ظعینه و ربض زن دنیه کلاه بزرگ
بلند قلنسو کلاه ایها دور شو ایه زیاد کن
وهده نشیب یفاع و ربوه بحرکات راء
و سکون باء تل نجد و هضبه بلند رار مغز لاغر
قدید گوشت خشک کزبره کشنیز تر کراع
پاچه سمید و درمک نان سفید تیس نهاز
یعنی بز نر که پیشاپیش گله میرود ابو الملیح
چکاوک که بترکی قزلاق گویند نسر کرکس

یعنی قحبیر لش خور حُباری شوات یعنی هوبره
مِسَنّ فِسان یعنی سنک که باو کارد تیز
کنند جبان وبدان ترسناک زنیم ودعی
سِتّند یعنی حرامزاده وَشَل آب اندک بی مادّه
غدق آب بسیار ضحل آب اندک روی زمینی
سلسل آب کوارا وآب سرد غمجه بفتح غین و
ضم آن وسکون میم وفتح جیم جرعه آب فتح و
غیل آب روان غلل آب روان میان
درختان قرم غطریف حلاحل همام
سیّد بزرک دست صدر خانه وچهار بالش
ملوک ومسند اکابر عقوه فضا زبده کره
قصعه کاسه قدر دیک لفت شلغم ربع
مداخل کدس خرمن حزمه دسته ثغر

وضرس

وضرس دندان ظفر ناخن غرم تاوان النّی
کوشت خام جدیدان روز وشب طلّ ودیمه
باران نرم ساحیه باران سخت صُبره خرمن
کوفته وپاک کرده وانبار غلّه کتّان بزرک
دهلث شیر درنده اِخار زمین نرم قاع زمین
نرم هموار بُصم فرجه مابین بنصر وخنصر عتب
فرجه مابین بنصر ووسطی رتب فرجه میان وسطی
وسبابه فتر بفتح فاء وکسر آن وسکون تاء فرجه
میان ابهام وسبابه شِبر وجب زِجّی وزِمکّی
جای روئیدن دنب مرغ اسیّ پژمان اندوهکین
وثاق بفتح واو وکسر آن ونِکل بند حصیر زندان
ابی سرکش وحشی سغب وغرث وطوی و
جوعان کرسنه هائب ترسان جوی سوزش

خصر و شبم سرد جذلان شادان سنج زشت

عنا رنج جلا نفی از خانمان بیرون شدن و رانده

شدن و نیست کردن خصر شرم صیاح بفتح

صاد و ضم آن و صخب افغان عرین و غیل و

غیضه و ایک و شری جنگل سنین سال قحط

مطا پشت جراب انبان دو بیابان بی

آب لوبه و حره سنگزار رمض غمص ژفک

یعنی چرک چشم عبره اشک چشم بعر پشکل

اُحجیه چیستان یعنی لغز اسطوره افسانه فله

دوده یعنی جنبش کره گوی جوذر و برغز گوساله

صحرائی فرقد گوساله صحرائی نعجه و عینا گاو

ماده صحرائی عین گاو صحرائی ثدای و ثدی

بفتح ثاء و ضم آن و سکون دال پستان

طرم

طرم بفتح طاء و کسر آن و سکون راء و اری و ضرب عسل

دقر خروار شراع بادبان لوح و سکاک و جو هوا املان

پر جثمان و حوبا بدن سنور و قط و خیطل گربه هر

گربه نر برغوث کیک ذره مورچه شرت بدی سودت

سردار شدن جدت نوی کظت پر شدن معده از

طعام بجمه گله تلقا جهة یعنی برابر مدهن دبه روغن

مقول زبان عائش زیان یعنی زیست کننده

ندا رطوبت قثد بادرنک خیار دبا کدو و قرع کدوی

سبز سلق چغندر جد و حظ بخت و دولت و برزکی

داره هاله ماه فخت ماهتاب قنوط نومیدی قرد

کبی یعنی میمون قضاعه سگ آبی یعنی سگ آبی

عصو و هرو زدن بعصا ذب دفع کردن عرف

بوی عرف نیکوئی طالیقون مس زرد معدنی

غمار بضم غین وفتح آن حفله انبوه عیله فقر محناتیم کیل ها
فیلوله بی عقلی غلط کردن ترّه وضغن وضغینه و
احنه وحقد وحنق کینه کنان وکنّ پوشش
قنو خوشه خرما عرجون چوب خوشه خرما لینه درخت
خرما سلّا خار درخت خرما نجل فرزند سنام و
کتر بفتح کاف وکسر آن وجبله بفتح جیم وضم آن وسکون
باء وعریکه کوهان شتر ازمیل وشفره بفتح شین
وضم آن وسکون فاء وحجذا اشکره یعنی کارد
ذکر پولاد معدنی ومصنوعی انیث نرم آهن هلب
کاسموی یعنی موی خوک تسخان وقفش چکمه
نشا خبر شکر وحر فرج زن کین گوشت اندرون
فرج مهبل دهان بچه دان قهبلیس وزب
عورت حرد ثغره گودی بالای سینه رمّاعه تارک سر

ضاغوط

ضاغوط ونیدلان وکابوس وجاثوم سکاچه منذد
ظاهر کننده عیوب جدد راه راست ورد وشریعه
وعطن ومورد کنار نهر یا استلخ که از آنجا
آب خورند زق خیک نحی بفتح نون وکسر آن و
سکون حاء وقربه مشک عصام بند مشک شن
مشک کهنه صرام چرم ساز حمه زهر عقرب ابره
نیش عقرب وزنبور وغیرهما جعبه وجفیر وقفضه
وکنانه ترکش اعصار گرد باد نکبا باد کج شمال باد
بفتح شین وکسر آن
بالا یعنی باد قطب شمالی شمال دست چپ
جنوب باد جنوبی صبا باد مشرق دبور باد مغرب
حمی تب کباد درد جگر الیه دنبه نعامه شترمرغ
مشرد درفش زرغب کیمخت یعنی ساغری
غرا سریشم ماهی شرط سریش انجل فراخ چشم
بفتح غین وکسر آن

زیف و بهرج پول ناروا ج شادن و خشو و غزال
درشا آهو بیرم کردبر یعنی عمود آهنی که با آن دیوار
کنند وارّه دوسر کلّوب انبور یفن و همّ و هرم
مرد پیر حیزبون و دردبیس و شهبره زن پیر
جذم بنیان شرفه کنگره بارو عجّه خاکینه یا کوکو
مشرط نیشتر فصّاد موسی و محلق استره یعنی
تیغ دلاّکی تفث اعمال حج رفث فحش و جماع
رذث سرکین فرث سرکین شکنبه فراء و
عیر و ناعل و مسحل و یحمور گور نر اتان ماده
خر اهلی بیدانه ماده خر دشتی جحش کرّه خر نر
تولب کرّه خر برذعه پشما کند رحل و جهاز شتر
یعنی تکلتوی آنها قرطاط بضم قاف و کسر آن
و سکون را تکلتوی اسب اکاف پالان

مقود

مقود افسار مخلاة و علیقه توبره جمد یخ زحلوفه
چیچله یعنی پشته لزجی که کودکان از بالای آن به
پائین خیزند ضوضا مشغله یعنی آواز مردمان
با یکدیگر در شغل حرب لبا فله یعنی آغوز سلحفات
بضم سین و فتح لام و کسر آن و سکون حاء سنگ پشت
ضفدع بکسر ضاد و سکون فاء و بفتح دال و کسر آن چغر
یعنی وزغ قرباغه دلق معرب دله یعنی گربه صحرائی
جمجمه کاسه سر طلق درد زائیدن غیل شیر زن در
وقتیکه حامله است ادره غر شدن و بخایه شدن
شری جوشش بهن با خارش نفطه بفتح نون
و کسر آن و سکون فاء آبله وضع آبستن شدن
در آخر طهر یثن بار کوس آمدن طفل مغرفه کفگیر

فور جوش اثفیه دیک پایه طنجیر پاتله تیان
دقل تیر کشتی که بادبان بدان آویزند مجذاف
بال کشتی مردی چوبیست که کشتی بدان رانند
منحاة رنده منقار اسکنه مثقب مته شرک
دام فخ تله فص بحرکات فاء وتشدید صاد
نکین انکشتر مرط پوشش از پشم یا از خز غرض
کالا یعنی متاع عیبه جامه دان مثل صندوق
خبا بزرک برده یعنی خیمه بزرک نمیر آب کوارا
ازرق آب صاف ثمد آب کم غدق آب زیاد
خضاره دریا ربق وشطن ورشا ریسمان
سنان سنک چاقو لخاف سنک تنک
کاشغری رخام سنک مرمر نشو سنک لغزنده
ونرم نشف جمع نشفه مثلث النون سنک

لنا

سنک پا رحا سنک آسیا سیاع کاه کل
نقیر ناوه ملاط کل میان دو خشت امام
رژه بنا یعنی ریسمان کار بنا وهم شمشه است
رازه رئیس بنا نهیق آواز الاغ نر خوار
آواز کاو وکوسفند وآهو وتیر صهیل آواز
اسب صرصره آواز قطا قطا مرغ سنک
اشکنک که بترکی باقری قرا کویند نعیب
آواز کلاغ طنین آواز مکس نباح آواز سک
وبز ومار وآهو عواء آواز کرک هدیر آواز کبوتر
صریر آواز قلم ضباح آواز روباه وعوعه آواز
شغال وکرک وسک مغمعان ودفء
کرمای سخت اریج وطیب وعبق خوشبو
نغم چهارپا جبانه بیابان ردف سرین وکفل

حَلْفا علفی است که از آن حصیر بافند اُکْمُو
کُمّای بزرگ سفید شیرین طَلْع شکوفهٔ خرما
حُرصَانی شتر پدر بختی و مادر عربی گُکَر کوهان
شتر ثُعْلُبان روباه بُختی بتقدیم الباء علی
الخاء شتر خراسانی عِماد لغت عربی قدیم
الوضع را گویند که واضع آن عرب باشد

لغات مولّد یعنی عربی جدید الوضع
مثل ضفدع چغز طاجن تابه طیجن تابه
تسخن و تسخین دیک

لغات معرّب یعنی عجمی الاصل که عرب
در آن تصرف نموده و جزء لغت خود کرده
باشد مثل صنج چنگ یلمق قبا قفش کفش
بهرج پول ناروا تسخان چکمه

لغات

لغات معجّم

یعنی عربی که اصل عجمی
انرا جزء لغت خود
کرده باشد

سنخی کسوت فرق عدل بغض دوام
استعداد

لغات اضداد
نَبْل خورد و بزرگ شَف زیاد و کم ذَفَر بوی
خوش و بوی ناخوش ودیعه امانت دادن و
امانت گرفتن نای دور شدن و دور کردن
جَوْن رنگ سیاه و رنگ سفید و رنگ سرخ
قُرء طهر و حیض ظنّ گمان و یقین بیع
خریدن و فروختن خفیه پنهان و آشکار

لغات مشترکه
عین چشم و چشمه و غیرها رجا امید و کنار
جاریه کشتی و کنیز

حقیقت ومجاز مثل قُرّ که بمعنی سرد شدن
است حقیقةً وبمعنی سرد است مجازاً

لغات مختلف فیها

جزر جوز طشت طاس

خَشِن دردیست که پوست عضو مؤف را
درشت وزبر میکند لدغ دردیست که صاحبش
پندارد عضو مؤف میسوزد اَعیائی دردیست
که عضو مؤف ماندگی پیدا میکند خدری
دردیست که عضو مؤف از حس وحرکت باز
ماند ممدد دردیست که صاحبش پندارد عضو
مؤف را میکشند حکاک دردیست که خارش
در عضو مؤف پیدا میشود ناخس دردیست
که صاحبش پندارد سوزن در عضو مؤف میخلد

رِخوه دردیست که عضله عضو مؤف را سست میکند
کاسر دردیست که صاحبش پندارد عضو مؤف
را می‌شکنند ضاغط دردیست که صاحبش
پندارد عضو را میفشارند مفسّخ دردیست
که صاحبش پندارد عضلات را پاره پاره و
چاک میکنند ضربان دردیست که حس درد
رگهای جهنده بیشتر حس میکند ثقیل
دردیست که عضو را سنگین میکند ثاقب
دردیست که صاحبش پندارد عضو را سوراخ
میکنند مسلّی دردیست که صاحبش
پندارد در عضو جوالدوز میخلد

اسامی فلزات بلغت اکسیریان

فرار زیبق مشتری وسادس ارزیز یعنی
قلع شمس ورابع ذهب زحل وسابع

سرب مریخ و خامس حدید عطارد و ثانی روی
توتیا زهره و ثالث مس قمر و اول نقره

اسامی لیالی در ایام ماه

غُرَر شب اول وشب دوم وشب سوم نُفَل شب
چهارم و پنجم وششم تُسَع شب هفتم وهشتم و
نهم عُشَر شب دهم ویازدهم ودوازدهم عُفَر
بِیض شب سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم
دُرَع شب شانزدهم وهفدهم وهجدهم ظُلَم
شب نوزدهم وبیستم وبیست یکم حَنادِس
شب بیست دوم وبیست سیم وبیست چهارم
دادی شب بیست پنجم وبیست ششم وبیست
هفتم مُحاق شب بیست هشتم وبیست نهم
وشب سلخ

طریق مساحة المثلث فقائم الزاوية
منه تضرب احد المحيطين بها فی نصف الآخر و
منفرجها تضرب العمود المخرج منها علی وترها فی نصف
الوتر او بالعكس وحادّ الزوايا تضرب مخرجا من
ايها علی وترها كذلك وتعرف انه ای الثلاثة بتربيع
اطول اضلاعه فان ساوی الحاصل مربعی الباقين
فهو قائم الزاوية او زاد فمنفرجها او نقص فالحادّ

وجه تسمیه حس مشترک آنست که به چشم ادراک مینمائیم
دیگر مینماید و همچنین به گوش میشنویم دیگر میشنود یا آنکه
چون در آخر حواس ظاهرهست و اول حواس باطن ولذا
حس مشترکش گویند دوم از حواس باطن خیال است
وشغل او آنست که چون چیزی مرئی شود بعد ها خیال
آنچیز را ببیند بدون صورت ظاهری آن سوم واهمه
است و آن کج و دروغ مینماید چهارم فکر است اگر
در فرمان عقل بود او را ذاکره و متفکره گویند و اگر در
فرمان وهم بود متخیله پنجم حافظه پس قوه حافظه
چون لوحی بود و ذاکره خواننده و خیال کاتب و
وهم شیطان

در میان عرب چهار
تن اطلس بودند
عبد الله بن زبیر
قیس بن سعد بن عباده
احنف بن قیس
شریح قاضی

محور عبارتست از خط مستقیم موهومی
که نقطه وسط آن بر مرکز زمین بگذرد و منتهای
محور را قطبین گویند یکی قطب شمال و دیگری قطب
جنوب

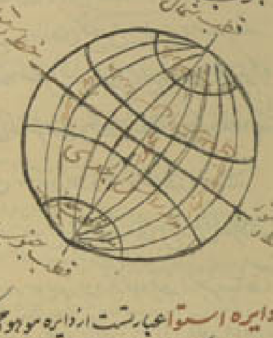

دایره استوا عبارتست از دایره موهومی که امتداد
سطح آن بر مرکز زمین گذشته زمین را بدو جزء
متساوی تقسیم نماید یکی را نیم کره شمالی و دیگری را

نیم کره جنوبی گویند **دایره نصف النهار** آنست
که بقطبین مرور کرده از مرکز بگذرد و کره زمین را بدو نیمه
شرقی و غربی نماید **دایره افق حقیقی** دایره عظیمه ایست
که بمرکز زمین مرور کند و کره را بدو قسمت نماید یکی نیم کره
فوقانی و یکی نیم کره تحتانی نسبت طلوع و غروب
کواکب را از روی تحقیق باین دایره میدهند
مدار راس السرطان دایرهٔ است در نیم کره
شمالی که متوازی با خط استوا توهم کردیده و بعدش
ازان ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه است
مدار راس الجدی در مقابل راس السرطان
یعنی در ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه از جنوب خط استوا
تصور کردیده **مدار قطب شمال** با بعد ۲۳ درجه
و ۲۸ دقیقه از قطب شمال **مدار قطب جنوب**
با بعد ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه از قطب جنوب

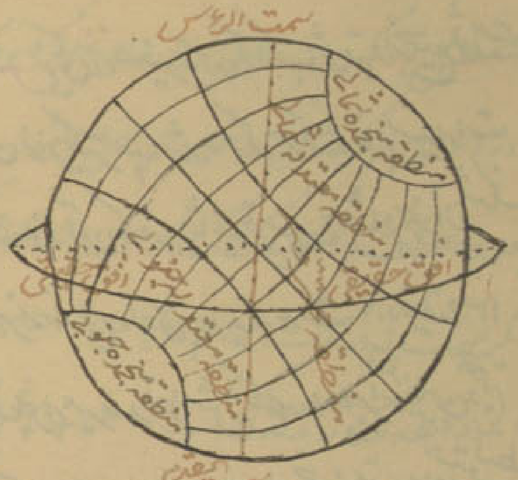

بواسطه این مدارات اصلیه کره زمین به پنج جزء قسمت شده
۱ منطقه محترقه و آن قسمت واقعه مابین مدار راس
السرطان و مدار راس الجدی است ۲ منطقه معتدله
شمالی واقعه مابین مدار راس السرطان و مدار قطب شمالی
۳ منطقه معتدله جنوبی مابین مدار راس الجدی و
مدار قطب جنوب ۴ منطقه منجمده شمالی مابین
قطب شمال و مدار قطب شمال ۵ منطقه منجمده جنوبی
مابین قطب جنوب و مدار قطب جنوب

شمس یکی از صغیر ترین کواکب ثابته و از جمیع ثوابت
بزمین نزدیکتر میباشد و مرکز حرکت تمام سیارات
است نور آن که در هر ثانیه قریب هفتاد و پنجهزار فرسنگ
چهار هزار ذرعی راه می پیماید در مدت ۸ دقیقه و ۱۳
ثانیه بزمین میرسد قطرش یکصد و ده برابر قطر زمین و حجم
آن دو کرور و سیصد هزار برابر حجم زمین و بعد متوسط
آن از زمین قریب هفتاد و چهار کرور فرسنگ است

زمین در مدت ۲۴ ساعت یکدور بدور محور خود
از مغرب بمشرق میگردد اینحرکت را حرکت وضعیه
نامند و باینواسطه چنان بنظر میآید که خورشید و
سایر کواکب از مشرق طلوع کرده در مغرب غروب
میکنند و اینحرکت باعث ظهور روز و شب میگردد
یعنی زمین در حرکت وضعیه متوالیا بواسطه
مقابل بودن با شمس نصفش روشن و

نصفش

نصفش تاریکست در اینحالت برای نیم کره روشن
روز و برای نیم کره تاریک شب حاصل میشود
بعلاوه حرکت وضعیه که ذکر شد زمین دارای حرکت
دیگریست که در مدت ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و
۴۹ دقیقه یکدور بدور آفتاب از مغرب بمشرق میگردد
اینحرکت را حرکت انتقالیه زمین گویند و مدت حرکت را
یکسال شمسی نامند و معبر حرکت زمین بدور شمس را که
سرعتش در هر روز تقریبا یک کرور فرسنگ است مدار
ارض گویند بنابراین زمین همیشه بیک فاصله از شمس واقع
نمیشود گاه نزدیک و گاه دور از انست هرگاه نزدیک شمس
باشد گویند در حضیض است و چون دور واقع شود گویند
در اوج است و اختلاف مابین قرب و بعد زمین از
خورشید قریب بدو کرور فرسنگ است

سطحی که مدار زمین در آن واقع است موسوم است
بسطح خسوف وکسوف بملاحظه انکه هرگاه مرکز آفتاب
وزمین وماه در امتداد یک خط از ان سطح واقع شوند
خسوف وکسوف حاصل میگردد ودایره سطح خسوف و
کسوف در دو نقطه دایره استوا را قطع مینماید آن دو
نقطه را اعتدالین نامند یکی ربیعی ودیگری خریفی
ونقطه دیگر از ان دایره را که ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه در
فوق وتحت خط استوا واقعند انقلابین خوانند
یکی صیفی دیگری شتوی

محور ارض همیشه در بین
حرکت انتقالیه نسبت بمدار
خود ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه
مایل است ودر هر موضع
که واقع شود امتدادش
تغییر

تغییر نخواهد کرد یعنی اتصالاً مواجه بسمت سابق خود
مینماید چه در طرف شمال وچه در جانب جنوب
بواسطه تمایل محور ارض نسبت بسطح مدار خود وروشن
شدن نصف آن بتدریج وتوالی از ضیاء شمس
نتیجه دو اثر میشود یکی توالی فصول دیگری تزاید وتناقص
لیل ونهار فصل زمستان وآنوقتی است که کره
زمین بقدر ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه در شمال سطح
استوائی واقع است ودر اینحالت نصف کره زمین
بواسطه اشعه شمس از سمت جنوب از نقطه ب

بقدر بیست سه درجه و ۲۸
دقیقه در چپ قطب جنوب
الی نقطه د ۲۳ درجه و ۲
۸ دقیقه در راست قطب
شمال روشن میشود ودر روی

خط استوا روشنائی شمس درست نصف محیط
استوائی را روشن میکند پس شب و روز در تمام
نقاط استوا مساوی هستند ولی در نقاط شمالی خط
استوا بر خلاف این خواهد بود از نقطه ط در شمال دایره
استوا قوس ط ك و روشن است که از قوس
ط ی و بسیار کوچکتر است بنابراین در زمستان
تمام نقاطی که در فوق خط استوا هستند شبشان از
روز طویلتر و هرچه بقطب نزدیکتر شویم شبها بلندتر میشود
تا اینکه از نقطه ط الی قطب تماما شب است و هیچ روز ندارد
و این ظلمت مدت شش ماه تقریبا بطول می انجامد در تحت
خط استوا اینحالت بعکس ترتیب ظاهر شود
بنابراین هر وقت برای اهالی نیم کره شمالی زمستان باشد
برای اهالی نیم کره جنوبی تابستان خواهد بود

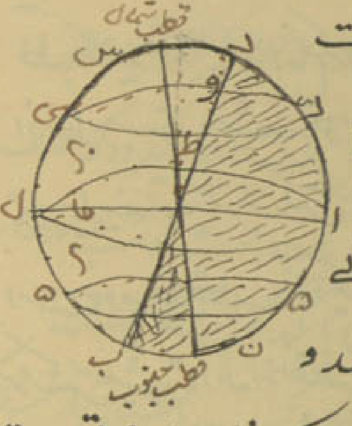

تابستان فصلے است

که کره زمین در ۲۳
درجه و ۲۸ دقیقه
در جنوب سطح استوائی
مفروض واقع باشد و
در اینحالت نصف کره زمین یعنی قسمت
د ل ب بواسطه اشعه شمس از سمت شمال
از نقطه د بقدر ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه در راست
قطب شمال الی نقطه ب بقدر ۲۳ درجه و
۲۸ دقیقه در چپ قطب جنوب روشن میشود
چنانچه گذشت شب و روز در تمام نقاط خط
استوا با یکدیگر مساوی هستند ولی تمام نقاطیکه در
فوق یا در تحت خط استوا واقعند بعکس آنچه
در فصل زمستان ذکر شد خواهند بود مثلا نقطه

ط و کلیه نقاطیکه در نیم کره شمالی بهمان فاصله
از خط استوا باشند قوسی را که در روشنائی
می پیمایند بسیار بزرگتر است از قوسی که در تاریکی
است و هر چه بقطب نزدیکتر شویم قوس روشن
بزرگتر میشود تا انکه از نقطه س الی قطب تماما
روشن است و قریب شش ماه روز است و
بعکس این ترتیب است در نیم کره جنوبی

بهار در حالیکه یکی از نقاط خط استوا
درمقابل شمس واقع خواهد شد که نصف کره
ارض از قطب شمال الی قطب جنوب روشن
میشود در انوقت شب و روز در تمام نقاط روی
زمین باهم مساوی هستند یعنی دوازده ساعت
روز و دوازده ساعت شب است

پائیز بطوریکه در فصل بهار ذکر شد باز مجددا
خط استوا درمقابل شمس واقع میگردد که نصف
زمین روشن و نصفش تاریک است و شب و روز در (حاشیه: روشن صح)
تمام نقاط کره زمین با یکدیگر مساوی هستند

قمر جسمی است مظلم و کسب روشنائی از شمس میکند
این سیاره قمر زمین است زیرا که اتصالا زمین را
در حرکت انتقالیه همراه میباشد از جمیع اجرام فلکی
صغیرتر ولی بواسطه مجاورت با ارض از تمام سیارات
و کواکب عظیمتر بینماید حجمش $\frac{1}{49}$ زمین و بعد
متوسطش از ان قریب نود و پنجهزار فرسنگ است
قمر نیز مانند زمین کروی شکل است و دارای جبال
عظیمه و جلگه های بزرگ لکه هائیکه در ان مرئیست
از سایه آن جبال است در مقابل اشعه شمس

کره قمر در فضای نامتناهی صاحب سه حرکت عمده است
۱ حرکت انتقالیه بدور شمس که بمتابعت حرکت انتقالیه
زمین است ۲ حرکت وضعیه یعنی گردش بدور محور
خود ۳ حرکت انتقالیه بدور زمین حرکت انتقالیه
آن بدور شمس مانند زمین در مدت ۳۶۵ روز
و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه است
حرکت وضعیه و حرکت انتقالیه اش بدور زمین در
مدت بیست و هفت روز و هفت ساعت و چهل و
شش دقیقه است و این مدت را یکماه قمری نامند

اسامی شهور ترکیه

ارام آی ایکندی آی اوچونج آی دوردنج آی
بشینج آی آلتنج آی یدنج آی سکسنج آی
دوقوزنج آی اونج آی اون برنج آی جقشباط آی

مقدار کره ارض نه هزار لیو و نصف قطر یعنی از
خط استوا تا قطب دو هزار و دویست پنجاه لیو و
این مسافت منقسم به نود درجه هر درجه بیست
پنج لیو

شمع هشت مثقال موم زرد را با قدری آب
گداخته و چهار مثقال مرداسنگ را صلایه نموده
ممزوج نمایند و با آتش ملایم بجوشانند و بهم زنند تا
تا آب آن بر چیده شود پس دوازده مثقال روغن
زیتون داخل آن نموده بروی پارچه آب ندیده
بکشند و در وقت حاجت بروی زخم چسبانند

مرهم روغن زرد بخیر[3] بیاز دو من بیاز را خورد
نموده میان روغن بجوشانند تا بسوزد پس بیاز سوخته
را از میان روغن بیرون آورند و دو سیر قاسنی و

یکسیر موم [illegible] د در میان آن روغن بریزند و ممزوج نمایند
برای جراحات نافعست

رقم کن شانزده در شانزده سبع المثانی را
به تثلیث قمر با مشتری یا زهره با خورشید چه لوح
اینچنین کردی رقم با خویشتن دارش که دارد آرزوی
بندگان درگهت جمشید چه کردی این رقم
چون تاج بر فرق سرت جاده که آید از پی
با بوست از چرخ سوم ناهید

حب جهت سرعت انزال نافعست

بلوط کلنار فارسی بسباسه جوزبوا عودقماری
۲ ۲م ۳م ۴م ۴م

زرنباد مایه شتر مصطکی تخم کرفس
۴م ۴م ۴م ۴م

با گلاب حب کنند بقدر یک قلقلے قدر شربت یکحب تا دو حب است

در سعادت زهره بر ورق آهو نویسید
و با خود دارد در وقت مجامعت اثر عظیم بینند

۱	۲۵	۱۹	۱۳	۷
۱۴	۸	۲۰	۲۱	۲
۲۲	۱۶	۱۵	۹	۳
۱۰	۴	۲۳	۱۷	۱۱
۱۸	۱۲	۶	۵	۲۴

جهت کشودن کسیکه بسته باشد سه عدد
تخم مرغ را بریان کنند و پوست بگیرد
بر اول نویسید حتی اذا رکبا فی السفینة
خرقها و بر دوم نویسید اولم یر الذین
کفروا ان السموات والارض کانتا
رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل
شیء حی افلا یؤمنون و بر سیم نویسید
فاستغلظ فاستوی هر روز یکے را بخورد

عقد المرء علی زوجته روز چهار شنبه در ساعت
زحل هفت مرتبه بر چلیه نداف بخواند و در
هر مرتبه گره بزند انا صببنا الماء صبا ثم
شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا وعنبا
وقضبا وزیتونا ونخلا وحدائق غلبا وفاکهة
وابا باسم ف۲ بن ف۴

هفت مرتبه

از هفت قبر خاک بردارد بدست راست و
اینه عابر او بخواند بر سر هر خفته باشد بیدار نشود
الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف
حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم
نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین براءة
من الله ورسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین
جهة طبقه حیوانات بنویسید در طبق گذارد
و نمک بالا ایش بریزد تا حیوانات بایستند
لترکبن طبقا عن طبق فما لهم لا یؤمنون واذا

قرئ علیهم القرآن لا یسجدون

[illegible] یمان از بیست چهار درجه بیشتر واز
بیست سه درجه وسی دقیقه کمتر نیست
قطری که واصل باشد بین دو قطب ای
قطب کان آنرا محور گویند
اذا سئلک سائل عن الهارب یلقاه ام لا
فاحسب اسم الانسان واسم امه واسقطه
ثلاثه ثلاثه فان بقی واحد لا یظفر به وان بقی
اثنین یظفر به ویجتمع معه وان بقی ثلاثة فانه
یرجع عن قریب اذا سئلک سائل
عن موت الزوج قبل الزوجة ام الزوجة قبل
الزوج فاحسب اسمیهما واسم امهما بالجمل
الکبیر ثم اسقطه عشرة عشرة فان بقی عشرة او
اثنین فانه یدل علی موت الزوجة قبل الزوج
وان بقی سبعة او ثلاثة یدل علی موت

الرجل قبل المرءة **اذا** سئلك سائل عن حامل
وما في بطنها فاحسب اسمه واسم امه واليوم الذي
سئلك فيه واسقط الجملة ثلثة ثلثة فان بقي واحد فانه
غلام وان بقي اثنين فانه انثى وان بقي ثلثة فانها تلد
ولدا يعيش **اذا** سئلك سائل عن امرءة يريد
تزوجها فاسقط من الجملة ثلثة ثلثة فان بقي واحد
فليس في تزوجها خير وان بقي اثنين فانها عفيفة
وفي تزوجها الخير والبركة وان بقي ثلثة فانها امرءة صالحة
اذا سئلك سائل عن السارق هل هو غريب ام
من اهل البيت ام من الجيران فاحسب اسمه واسم
امه واليوم الذي سئلك فيه واسقط الحساب ثلثة
ثلثة فان بقي واحد فهو من اهل البيت وان بقي
اثنين فهو من الجيران وان بقي ثلثة فهو غريب

اذا سئلك سائل عن السارق هل هو رجل ام امرءة
فاحسب اسمه واسم امه واليوم الذي سئلك فيه
ثم زد على الحساب ثلثة واسقطه اثنين اثنين فان
بقي واحد فهو رجل وان بقي اثنين فهو امرءة **اذا**
سئلك سائل وقال يا استاد ما سرق مني من غير ان
اعلمك به فاحسب اسمه واسم امه واليوم الذي سئلك
فيه والق الجملة سبعة سبعة فان بقي واحد فالذي سرق
منه فضة او ذهب او حديد او نحاس وان بقي اثنين
فثياب مختلفة الالوان وان بقي ثلثة فذي روح كا
لعبد والامة والحيوان وان بقي اربعة فمن نبات الارض
مما يؤكل **اذا** سئلك سائل عن الغايب هل هو
يقدم من سفره ام لا فاسقط من الجملة سبعة سبعة فان
بقي واحد فانه محبوس وان بقي اثنين فهو يقدم سريعا
وان بقي ثلثة فانه لا يجيء ابدا وان بقي سبعة طال

مكثه ولكنه يقدم بعد مدة طويلة **اذا** سئلك سائل
هل هو يسافر ام لا فاسقط الجملة ثلثه ثلثه فان بقى
واحد فسفره مكروه وان بقى اثنين فسفره مبارك
ويصيب منه خيرا كثيرا وان بقى ثلثة فاحذر عليه
من سفره فانه غير جيد له **اذا** سئلك سائل هل
يظهر ذلك الشئ ام لا فاحسب اسمه واسم امه
واليوم الذى سئلك فيه واسقط الجملة اثنين اثنين
فان بقى واحد لم يظهر وان بقى اثنين يظهر ويؤتى به
اذا سئلك سائل عن الخبر الواقع هل هو صحيح
ام لا فاسقط من الجملة اثنين اثنين فان بقى
واحد فهو غير صحيح وان بقى اثنين فالخبر صحيح
هر خط مستقيم كه دايره را بدو پاره كند وتر خوانند و پاره كه از
محيط باز كند قوس خوانند و اگر بمركز گذرد قطر گويند

المكرمة بضم الراء واحدة المكارم اسم من الكرم
ومنه الوليمة يوم ويومين مكرمة وفعل الخير مكرمة
اى سبب للكرم والتكريم ومكارم الاخلاق
التى خص النبى صلعم بها عشرة اليقين والقناعة
والصبر والشكر والحلم وحسن الخلق والسخاء
والغيرة والشجاعة والمروة
الهمزة هو الذى يعيبك بوجهك واللمزة هو
الذى يعيبك بالغيب وقيل اللمز ما يكون با
للسان والعين والاشارة والهمز لا يكون
الا باللسان وقيل هما بمعنى **قوله تعـ** ولم يكن له
ولى من الذل الولى ما يقوم مقامه فى امور تختص به
لعجزه كولى الطفل والمجنون فيلزم ان يكون محتاجا
الى الولى وهو محال لكونه غنيا مطلقا وايضا ان كان

الولی محتاجا الیه تعم لزم الدور المحال والا کان
مشارکا له وانما قیده بکونه من الذل لانه لو لم
یکن من الذل لم یکن ولیا فی الحقیقه بل من
الاسباب وهو تعم مسبب الاسباب

رطل دوازده اوقیه است و اوقیه استاری و دو
ثلث استار است و استار چهار مثقال و نیم است

توله پنج مثقال است

حب جهة اصلاح سینه وضیق النفس

اپیکا	تریاک	شکر شیر
۶ نخود	۶ نخود	۲ مثقال

اشق خالص	پیاز عنصل
۲۰ نخود	۲۰ نخود

اجزا را سائیده حب نمایند هر حبی یکنخود
مقدار شربت یکحب یا دو حب

شربت عنصل جهة سرفه کهنه وضیق النفس ومواد
سوداوی وبلغمی وسده اعضا وتقویت معده
ودماغ نافع

پیاز عنصل	زوفا	اصل السوس	گاوزبان	رازیانه
۵	۵	۵	۵	۳
پرسیاوشان	اسطوخودوس	غاریقون	سفید	نعنع
۵	۵	۵		۳
ایرسا	قردمانا	سرکه	آب	سه شبانروز
۳	۳	۵۰	۵۰	

خیسانیده بجوشانند تا نصف شود صاف نموده با
سیصد مثقال شکر سفید بقوام آورند قدر شربت از
پنج مثقال تا ده مثقال

جهة تسکین قی و تسویم اطفال قدر شربت یک قاشق چایی ۶

سنبل الطیب ۱ اسطوخودوس ۱ بادرنجبویه ۱ افشان شیراز ۱

پرسیاوشان ۱ گاوزبان ۲ بنفشه ۲ توت ۲۰ پسته ۵ دانه عناب ۵ دانه

سپستان ۵ دانه تخم گشنیز ۱ تخم خرفه ۳ کوکنار ۵ دانه شکر سرخ ۲۰ شکر سفید ۵

سکنجبین ۵ نبات ۱۰ یکشب خیس نموده صبح جوش نده

صاف نموده بقوام آورند

عدد قرعات قلب طفل حین تولد هر دقیقه ۱۳۰ قرعه و در سه سالگی ۱۰۰ قرعه و شخص سالم بیست ساله ۷۰ قرعه است

مقدار تمام خون بدن انسان شش هزار گرم یعنی یکمن و ۳۷ سیر و دوران خون در بدن هر سی ثانیه یکمرتبه است

میزان حرارت طبیعی بدن ۳۷ درجه الی ۳۷ درجه و نیم است و اگر به چهل و سه درجه برسد مهلک است چنانچه در طرف نزول نیز اگر به ۳۳ درجه برسد مهلک است

معالجه غریق اول لباس او را کنده بعد پهلوی او را بطور ملایمت با انگشت بمالند تا آب از معده وی خارج گردد بعد او را روی پشت لکن مایل بسمت راست بخوابانند و زبان او را با دو انگشت گرفته

پی در پی بیرون کشند مانند تنفس طبیعی هر دقیقه
۱۵ تا ۲۰ دفعه چنانچه ممکن باشد با انگشت
حلق او را فشار دهند تا استفراغ کند و اگر به
حال نیاید بازوهای او را امتداد با هر دقیقه ۱۵ دفعه
بالا و پائین برند چون بحال آمد لباس گرمی پوشانیده
اعضایش را از انتها بسمت قلب مالش دهند
تا دوران خون آسان گردد پس در جای گرمی
خوابانیده مشروبات گرم و محرک قاشق قاشق بوی
دهند و اگر مجدد در بیهوش شود اعمال مذکوره را
تجدید کنند

علاج کم خونی که سبب اختلال هضم و یبوست است
خوردن اغذیه مقویه سهل الهضم مانند شیره گوشت
و کباب گوشت گوسفند یا گاو و خوردن جوهر آهن
و تنفس در هوای خالص

بی کربنات د سود یعنی جوش شیرین چهار گرم جهة
سهولت

سهولت هضم و شانزده گرم در موقع مسمومیت از
حموضات استعمال میشود

بیسموت دو نخود تا چهار نخود بفاصله هر چهار ساعت
در موقع اسهال استعمال میشود

بهدانه شش مثقال در سی مثقال آب نیمگرم خیسانیده
قاشق قاشق در موقع اسهال بدهند

عرق بادرنجبویه در موقع صعوبت هضم و ضعف و
بیهوشی چند قطره بقند زده یا میان آب ریخته
بنوشند

گل کاهو در آب دم کرده در موقع درد گلو غرغره کنند

سولفات دو سود مسهل است خصوصا در موقع
مسمومیت شش مثقال در یک گیلاس آب
حل کرده در نیم ساعت فاصله میل کنند

الکل کافوری در موقع التواء اعصاب و انکسار عظام

سه مثقال پارچه پاکیزه را در آن خیسانیده روی عضو
به بندند و اگر پنبه بدان آلوده روی دندان گذارند
دردش برطرف شود

مشمع خردل در موقع صرع روی پا و در موقع ابتدای
زکام روی سینه و در موقع وجع روی عضو دردناک
یکربع تا نیم ساعت بیندازند

مانیزی کلسینه در موقع مسمومیت از حموضات
و فسفر و ارسنیک استعمال میشود یک قاشق قهوه خوری
در نیم گیلاس آب قند ریخته برای اشخاص بزرگ
ملین و برای اطفال مسهل میباشد

جهة سوخته

آب آهک روغن بادام شیرین مساوی
ممزوج نموده ضماد نمایند

ضد نزله

شکوفه کاج شش مثقال در یک لیطر آب دم
کرده میل کنند و نیز گل خطمی و گل شقایق
و گل

و گل بنفشه از هر یک دو مثقال مجموعا او
منفردا در یک لیطر آب دم کرده بخورند

ضد سیاه سرفه

آویشن شیرازی چهار مثقال در سی مثقال
آب دم کرده ۵ تا ۶ قاشق سوپ خوری
در هر سنی بخورانند

مشهی

جنطیانا یکمثقال در یک لیطر آب دم کرده
یک فنجان قبل از غذا بخورند و همچنین
بادیان و انیسون و گل رازک از هر
یک دو مثقال مجموعا او منفردا در یک لیطر
آب دم کرده بخورند

هاضم

گل بابونه یکمثقال در یک لیطر آب جوشانیده
کم کم بخورند و همچنین بادیان دو مثقال

قابض

برگ گردو چهار مثقال در یک لیطر آب
دم کرده در موقع درد گلو هر روز صبح غرغره
نمایند

مسکن و معرق

بهار نارنج چهار گرم یا یکمثقال در یک لیطر
آب جوشانده بخورند و همچنین سنبل الطیب

محرک

قهوه بخورند و بادرنجبویه و گل نعناع از
هر یک دو مثقال در یک لیطر آب دم
کرده میل کنند

معرق

گل گاوزبان یک یا دو مثقال در یک لیطر
آب دم کرده در ابتدای زکام بخورند
معالجه مسمومیت ابتدا قی کردن با
انگشت یا پر مرغ و یا با استعمال ایپکا

واگر

واگر ده مثقال نمک فرنگ محلول در آب
نیمگرم بخورند مخرج سم بقی و اسهال است
واگر مریض بیهوش شود باعانت املاح و
سرکه وی را بحال آورند واگر بحال نیاید
قطعه آهنی را در آب جوش خیسانیده
روی پوست سینه بمالند واگر بدن
سرد شود مریض را بپوشانند و حوله گرم
و شمع خردل بکار برند
علامت مسمومیت به اقونیطون مانند
پیش و گل اشرفی و تاج الملوک و خربق و
وخانق الذئب وخانق النمر انقباض
گلو و احساس تندی در معده و دهان در
حال تهوع و تنفس ضعیف **علاج** استفراغ
فوری و آشامیدن جوشانده و گرم نگاهداشتن

بدن علامت سمومیت به قلقاس
تورم زبان واستفراغ شدید وتشنج و
به طرف شدن حواس علاج ابتداء
استعمال مقی ومسهل بعد از تنقیه قهوه
تند بخورانند
علامت سمومیت به بلادنه وتاتوره و
جلد نور وجوز ماثل وبزر البنج وپیاز حرغی
براق معدوم ودهان وزبان خشک وچهره
سوزان وچشم قرمز وراه رفتن بطی وشکل
ولکه های قرمز در روی جلد ظاهر شود علاج
بعد از تنقیه بمقی ومسهل خورانیدن قهوه
تند
شوکران نباتیست شبیه بجعفری چون آنرا
بین انگشتان بمالند بوی بول گربه استشمام
میشود علامت سمومیت بآن ضعف فوق
العاده درپا وبازو وچشم غیر متحرک وبلع

اغذیه

اغذیه غیر ممکن واختناق ویبوست علاج
مقی بدهند بعد چائی پررنگ جدا مقی پس
جوشانده گرم وتنفس مصنوعی وگرم کردن
دست وپا علامت سمومیت به کل
حضرتی وسورنجان مصری وپیاز حضرتی
درد سخت معده واستفراغ خون آلود ودرد سر
وتفرق زیاد وطپش عضلات ودرد مفصل
علاج اول مقی پس چائی پررنگ وسفیده
تخم مرغ که در آب زده باشند
دژیتال علامت سمومیت بآن اسهال و
درد شکم سخت وبطوء نبض ودرد سر وکثیر غش
وهذیان در خواب وسردی جلد واتساع پلک
چشم علاج مقی وتنقیه با آب یا قهوه گرم

وخورانیدن قهوه غلیظ گرم وحریض باید
خوابیده باشد سمومیت از دنبلان که قارچ
گویند اول مقی ومسهل بخورانند پس ازان
قهوه وآب صمغی وشیر بدهند
سمومیت از خوردن گوشت بد مقی ومسهل
وپس از تنقیه شیر بدهند
صدف معالجه سمومیت ازان استعمال مقی
ومسهل وپس ازان شش سفیده تخم مرغ را
دریک لیطر آب زده بخورند
سمومیت از کلها علاجش تنفس درهوای
زیاد ومالیدن محلول سرکه بشقیقه وخوردن اغذیه
نرم ملین وبعد مقی
سمومیت از کبریت وفسفر آب البومینی
بدهند ویک قاشق قهوه خوری جوهر سقز درسی
مثقال

مثقال آب بدهند ومانیزی درمقداری آب
بدهند وورزش زیاد نمایند چربی وشیر مضر است
سمومیت از املاح مس مقی ومسهل دهند
پس ازان آب البومینی وقند وشیرینی زیاد
بخورانند
ازانتیمون آب البومینی دهند ودم کرده کنه
کنه بملاحظه تسهیل استفراغ
ازنیترات نقره تحریک استفراغ وخوردن آب
خیلی شور وبعد ازان شیر
واز سم الفار تحریک استفراغ وبعد
محلول مانیزی در آب بخورند
سمومیت از اتروپین وبلادنه وتوتون و
نیکوتین وشوکران وسورنجان ودژیتال

وخرزهره   ابتدا هقی ومسهل دهند پس
ازان چائی یا قهوه غلیظ دهند
واز ذراریح اول هقی دهند بعد شربت صمغ
یا بهدانه وآب البومینی ومحلول یک در پانصد
کافور وکوکرد
واز نیترات دوپطاس وسود وامونیاک
هقی بخورانند
واز لودانم وترکیبات افیون اول هقی دهند
پس ازان قهوه بخورانند وتنفس درهوای
آزاد نمایند
نوامیک واسترکنین تحریک استفراغ وتنفس
مصنوعی   آب گرم مضر است
دارشکنه تحریک استفراغ نمایند وآب
البومینی دهند   آب شور مضر است

کوکائین

کوکائین هقی دهند وتنقیه نمایند ومشت مال دهند
وضماد خردل وردست وپا وخنک داشتن سر وتزریق
اتر واز ۲ قطره تا ۳۰ قطره لودانم در اشخاص بالغ
جوهر کوکرد وتیزاب وجوهر سرکه واسید فنیک و
کلرهیدریک وسوریاتیک وزاج سفید وسولفات
دوالونین ولب سولفات پطاس یا سود وغیره
محلول گرم صابون سفید (صابون ۳۰ مثقال در
یک لیطر آب) ویکقاشق سوپ خوری بیکربنات
دوسود در یک لیطر آب ولیشی دهند بعد شیر و
جوش نده کل بیزرگ بخورانند   استعمال آب
آهک بکلی ممنوع
پطاس دوسود وامونیاک وآهک وکربنات
دوسود وآب ژاول   مقدار زیاد محلول سرکه
بخورانند (۲ مثقال سرکه در یک لیطر آب)

و آب البومینی و شیر بخورانند

کلر آب البومینی و شیر زیاد بخورانند

جوهر بادام تلخ و بادام تلخ آب روی ستون فقرات

ریزند و تنفس امونیاک نمایند و محلول آن ودم

کرده قهوه بخورند

سولفور سم الفار سقی دهند بعد جوشانده گل

پنیرک بخورند

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی